پایان زندگی در دنیا

📅تاریخ: ۰۷/۰۳/۱۴۰۰📅

⏰زمان مطالعه: ۱۲۴دقیقه⏰

□■□■□■□■□■□■□■

📜متن: ضریس کنانی گوید: از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم: مردم (مقصود اهل‌سنت است) می‌گویند آب فرات از بهشت خارج می‌شود. چگونه می‌شود درست باشد در صورتی که این آب از مغرب جاری است (یعنی سر چشمه‌اش مغرب زمین است) و در بین راه چشمه‌ها و جویبارهای دیگری به آن ریخته می‌شود؟ حضرت فرمودند: بلی من هم شنیده‌ام (مقصود شنیدن از پدران و اجدادشان می‌باشد) که خداوند در مغرب زمین بهشتی خلق فرموده است و آب فرات شما از آن خارج می‌گردد، و ارواح مؤمنین عصر هر روز به آن بهشت می‌روند و از میوه‌های آن می‌خورند و از نعمت‌های دیگر خداوند بهره می‌گیرند، و هم‌دیگر را ملاقات می‌کنند و چون فجر صادق طلوع کند از آن خارج می‌شوند. و در هوا میان آسمان و زمین در پرواز درآیند و رفت و آمد کنند و چون خورشید برآید، به گور خود رسند و در هوا با هم ملاقات نمایند و هم‌دیگر را بشناسند.

سپس فرمود: و خدا را دوزخی است در مشرق که آن را برای جایگاه کفار آفریده؛ که شبانه در آن از زقّوم بخورند و از حمیم بنوشند، و چون سپیده بدمد به سرزمینی در یمن بجهند به نام برهوت، که از همه‌ی آتش‌های دنیا گرم‌تر است، و در آن با هم ملاقات کنند و هم‌دیگر را شناسایی کنند و چون شب شود به آتش بازگردند، و پیوسته چنین باشند تا روز قیامت. {قسمتی از تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ سپس از جائی سر درآوردم که بهترین طوری که می‌توان آن را توصیف کرد یک دنیای نور است. همه‌چیز بسیار تمیز، درخشنده و براق بود، مانند الماس، و همه‌چیز به نور زنده بود. درختان، گل‌ها، و تمام گیاهان آن‌جا بسیار تازه و با طراوت و بدون کوچک‌ترین عیب و نقصی بودند. حتی یک برگ زرد یا شاخهٔ خشک روی آن‌ها دیده نمی‌شد. به جائی رسیدم که مانند یک درگاه بود، و نور بسیار درخشنده‌ای از آن می‌تابید، به طوری که نمی‌شد ماوراء آن درگاه یا اعماق نور را دید. با این حال نور چشم من را آزار نمی‌داد. وقتی از درگاه عبور کردم خود را از ۳ دید مختلف می‌دیدم و درباره هر چیز دیگر نیز دید ۳۶۰ درجه داشتم. خود را می‌دیدم که به سمت بالا و به سوی مرز ابر گونه‌ای صعود می‌کردم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ اولین دری که من با آن مواجه شدم به طرف یک جهنم معمولی باز شد. در آن‌جا جیغ و فریادهای انسان‌هایی لخت که در یک منجلاب و فاضلاب جوشان گرفتار بودند به گوش می‌آمد. دیوها و حیوانات مردم را به هر روشی شکنجه می‌دادند. بوی تعفن و گرما غیر قابل تحمل بود، قسمتی از من مجذوب تنوع درد و رنج فلج‌کننده پایان‌ناپذیری که در انتظار این مردم است شده بود. تقریباً تمامی وجود من می‌خواست از آن‌جا به‌رود و من هیچ مانعی در انجام آن نداشتم.

احساسم به من می‌گفت که هر که بخواهد می‌تواند از این‌جا رها شود. چیزی این انسان‌ها را اسیر نکرده است جز اعتقادشان به عملی آن‌ها را رنج می‌دهد.}

طبرسی، از نافع، از عبدالله بن عمر روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر گاه یکی از شما از دنیا به‌رود، جایگاهش صبح و شب به او نشان داده می‌شود. چنان‌چه بهشتی باشد، جایگاهش در بهشت و چنان چه دوزخی باشد جایگاهش در جهنم به او نشان داده و گفته می‌شود: این جایگاه توست تا زمانی که خداوند در روز قیامت تو را دوباره زنده کند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان راجر؛ داخل مکانی تاریک شدم و هیچ‌چیز اطرافم نبود. اما نترسیده بودم. آن‌جا واقعاً آرام و آسوده بود. سپس در مقابلم شروع به دیدن تمامی زندگیم کردم مثل فیلمی که روی صفحه یا پرده انداخته می‌شود، از نوزادی تا بزرگسالی. بسیار واقعی بود! می‌توانستم احساسات افرادی را که سال‌ها با آن‌ها در ارتباط بودم را حس کنم. می‌توانستم احساسات خوب و بدی را که من در آن‌ها موجب شده بودم را دریافت کنم. قادر بودم آن‌ها را بهتر از آن‌چه خودشان تجربه کرده بودند، احساس کنم. آن‌جا حساب تمام کارهای من بود. بعد از پایان نمایش، همه‌چیز برای مدتی تاریک شد. سپس با دانشی که به دست آورده بودم فهمیدم که من لایق مکانی هستم که بهشت نام دارد بدون آن‌که بدانم بهشت چه شکلی دارد یا چه چیزی هست! احساس شگفتی از آرامش داشتم که قوی‌تر و قوی‌تر می‌شد. در تاریکی، شروع به دیدن نوری در فاصله‌ای دور کردم. به سمت آن جذب می‌شدم. نزدیک‌تر و نزدیک‌تر شدم. سپس داخل آن مدار (بهترین واژه‌ای که می‌توانم توصیف‌ش کنم) اطراف نور شدم. شبیه مخروطی از نور و بسیار عظیم بود.

زمانی که آن‌جا بودم کلماتی (آرامش، شادی، خوشبختی، عشق، جاودانگی) شنیدم. به یاد دارم که آن ۵ کلمه (همگی به صورت یک واحد) برای من تنها چیز حائز اهمیت در جهان شده بودند و به منظور ورود به نور باید از تمامی چیزهای دیگر خلاص می‌شدم.}

محاسن: در حضور امام صادق علیه السلام سخن از ارواح مومنان به میان آمد، حضرت فرمود: ارواح مومنان در برزخ با هم ملاقات و دیدار می‌کنند. آن‌گاه شخصی با تعجب و شگفتی از حضرت پرسید: آیا ملاقات می‌کنند؟ فرمود: بلی، و با یک‌دیگر گفتگو می‌نمایند و هم‌دیگر را می‌شناسند. وقتی کسی را دیدی، می‌گویی فلانی است. {تجربه نزدیک به مرگ؛ وقتی به انتهای تونل رسیدم، توانستم مردمانی را ببینم. به نظر می‌رسید که از میان تنه با بالا هستند. اصلا نترسیده بودم. همه خندان و خوشحال بودند. چهره‌هایی را دیدم که می‌شناختم. پدرم و دو پدر بزرگم را دیدم. پشت سرشان بسیار تاریک بود و حضور بسیاری از افراد دیگر را در پشت آن‌ها احساس کردم.}

نوادر: رسول خدا صلی الله علیه و آله به یکی از یاران فرمود: حالت چگونه خواهد بود هنگامی که دو مامور قبر نزد تو بیاید؟ پرسیدند: یا رسول الله! دو مامور قبر که هستند؟ فرمود: دو فرشته‌ای که خشن و سنگ‌دل هستند؛ صدایی دارند چون رعد کوبنده، دیدگانی چون برق خاطف، برقی که چشم را می‌زند، موی بدنشان آن قدر بلند است که روی زمین کشیده می‌شود و با دندان خود زمین را می‌شکافند، و از تو سوال می‌پرسند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ دیدم که موجودی شیطانی با چشمانی بزرگ و دندان‌هایی عجیب آن شعله را احاطه کرد و رقص‌کنان در حالی‌که آب از دهانش می‌ریخت به طرف من آمد.

نگاه‌ش ترس‌ناک بود، دندان‌ها را و زبان تیزش را به طرف من به هم می‌زد. من نمی‌دانستم به کجا از این موجود فرار کنم قبل از این‌که مرا به‌بلعد ولی انگار به زمین چسبیده بودم همان‌جا ماندم و چشمانم را بستم، و منتظر این شدم که توسط این موجود بلعیده شوم که متوجه شدم آن موجود بدون هیچ عکس عملی از من گذشت و با دید درونی‌ام دیدم که آن موجود در موقع گذشتن از درون من می‌خندد.}

محمد بن حمران، از زراره روایت می‌کند که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که ایشان می‌فرمود: به همراه هر انسانی دو فرشته هست که هر آن چه را که از دهان خویش خارج می‌کند، می‌نویسند و سپس آن را به دو فرشته‌ای که بالاتر از آنان قرار دارند، تحویل می‌دهند و آنان نیز تمامی نیکی و بدی‌های آن‌ها را ثبت می‌کنند و آن چه را که در قالب نیکی و بدی نمی‌گنجد، کنار می‌گذارند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان دبی؛ راهنماها دو کتاب به همراه خود و برای مطالعه من داشتند. کتاب اول درباره زندگی من بود. می‌توانستم صفحات آن را ورق بزنم و به اتفاقات مختلف (زندگیم) بنگرم و آن‌ها به من کمک می‌کردند که در مورد خوب و بد آن قضاوت کنم. تصمیمات خوب من توسط مردمی که در طرف دیگر پل بودند مورد تجلیل قرار می‌گرفت. صفحات کتاب بیشتر مانند فیلم بودند و می‌توانستم ببینم که هر تصمیم من چه اثری روی تمام افراد دیگر گذاشته است.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان تریشیا بارکر؛ در این موقع بود که ناگهان دو موجود بسیار خارق‌العاده و نورانی را دیدم. احساس کردم آن‌ها باهوش‌ترین موجوداتی هستند که تاکنون ملاقات کرده‌ام. آن‌ها نه مونث بودند و نه مذکر، و بسیار خوش‌سیما و قدبلند بودند؛ حدود ۲/۵ متر یا بیشتر. آن‌ها موهایی بلند تا شانه داشتند و از نوری سیال ساخته شده بودند.

بعضی به چنین موجوداتی فرشته میگویند. نمی‌دانم آیا آن‌ها واقعا فرشته بودند یا نه. تنها می‌دانم که به محض دیدن، آن‌ها را به‌عنوان موجوداتی خارق‌العاده باهوش درک کردم که وجودشان به من آرامش زیادی می‌داد. ولی آن‌ها را فرشته می‌نامم زیرا نام بهتری برای آن‌ها ندارم. آن‌ها جزء جدیدی از واقعیت پیش رویم بودند و حالت رویا و خواب نداشتند. من هزاران بار خواب دیدهام، ولی این یک خواب نبود، بلکه واقعی‌تر و ملموس‌تر از تمام لحظات بیداری زندگی‌ام بود. می‌دانستم که درک آن‌ها از این بعد جدید، که تازه به رویم گشوده شده بود، بسیار کامل‌تر و عمیق‌تر از درک من بود. بیشتر آن‌چه درک می‌کردم به صورت غریزی و حس ششم بود. درک می‌کردم که می‌توانم به آن‌ها اعتماد کنم و آن‌ها آن‌جا هستند که به من کمک کنند و راحتی ببخشند. فرشته‌ها از چشمان خود نوری را به درون روح من فرستادند و با دریافت این نور، بلافاصله آرامش زیادی من را فرا گرفت. احساس می‌کردم همه‌چیز درست خواهد بود. آن‌ها گفتند که این‌جا همراهم خواهند بود و چیزی برای ترسیدن وجود ندارد. آن‌ها امواجی از نور را به سوی من می‌فرستادند که در آن پیام‌هایی بود. ولی این پیام‌ها کلمات نبودند، بلکه افکار و احساساتی کامل و جامع بودند که در من شکل می‌گرفتند. من این اطلاعات و دانش را با سرعتی سرسام‌آور، که از سریع‌ترین شبکه‌های ارتباطی در دنیا سریع‌تر است، دریافت و جذب می‌کردم. می‌دانستم که آگاهی و ادراک من، فهم من از جهان هستی، و توانایی‌ام برای تجربه کردن لذت و سرور، همه به سرعت در حال افزایش هستند.}

عیاشی از خالد بن نَجیح، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند: در روز قیامت، نامه اعمال انسان را به دستش می‌دهند و می‌گویند: بخوان. پرسیدم: آیا انسان می‌داند در آن‌چه چیزی نوشته شده است؟ فرمود: همه آن اعمال را به خاطر می‌آورد، لحظه به لحظه، کلمه به کلمه، هر قدمی که برداشته و هر کاری را که انجام داده به خاطر می‌آورد، گویی در همان لحظه آن را انجام داده است. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان فیلیس آتواتر؛ انتظار داشتم که نمایش زندگیم را به شکلی مانند یک صفحه سینما یا فیلم ببینم، ولی این طور نبود. برای من یک مرور زندگی نبود، بلکه دوباره زیستن تمام زندگیم بود، هر فکر که هرگز از سرم گذشته بود، هر کلمه که هرگز گفته بودم، و هر عملی که هرگز انجام داده بودم. به علاوه اثر و نتیجه هر فکر، هر سخن، و هر عمل بر روی همه و هر کسی که هرگز در محیط و حیطه تاثیر گذاری من قرار گرفته بود را تجربه کردم، چه آن‌ها را می‌شناختم چه نمی‌شناختم، حتی غریبه‌ای که در خیابان از کنار من عبور کرده بود، و هم‌چنین اثر هر فکر و گفتار و کردار من بر روی آب و هوا، گیاهان و درختان، حیوانات، خاک، هوا، .... این دوباره زیستن تمامی زندگی من به عنوان فیلیس بود، کامل و با تمام جزئیات و عواقب آن. از هیچ ریزه‌کاریی صرف نظر نشده بود، حتی کوچک‌ترین حرف نابجا و اشتباه لپی. هیچ خطا و اتفاقی نادیده گرفته نشده بود. اگر چیزی به نام جهنم وجود دارد، به نظر من همین بود. من اصلاً باور نمی‌کردم و ایده‌ای نداشتم که حتی کوچک‌ترین فکر و تصور من، کوچک‌ترین سخن و عمل من حفظ شده و به حساب آمده است، و هنگامی که من آن را صادر کرده‌ام، در جهان منتشر شده و حیات مستقل خود را پیدا کرده است.

نه هیچ ایده‌ای داشتم که انرژی این حیات (اعمال و افکارم) بر روی تمام کسانی که آن‌ها را لمس کرده یا نزدیک آن‌ها آمده اثر گذاشته است. مانند این است که ما در یک نوع دریای بزرگ از انرژی و افکار همه‌ی ما زندگی می‌کنیم و هریک از ما در مورد آن‌چه که به این دریا اضافه می‌کنیم و کیفیت آن (و اثری که روی آن می‌گذاریم) مسئول هستیم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان فرانساین؛ خاطره بعدی من این است که زندگی‌ام را عمیقا مرور کردم. موجوداتی که با من بودند به من جزئیات هر اشتباهم را نشان دادند. این مرور زندگی چنان با ریزترین جزئیات آن همراه بود که حتی نگاه‌های نادرستی که به کسی کرده بودم به من نشان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتارم باعث رنجش دیگران شده است و این‌که این مسئولیت من است که مراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشکلات زندگی و یا بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم و دیگران را به طور کامل دوست داشته باشم.}

امام صادق علیه السّلام فرمودند: آن‌ها در قبرهای خود خواهند ماند و از آن‌جا بیرون نخواهند گردید، هر کدام از آن‌ها که کارهای نیک انجام داده باشند و عداوت و عنادی از آن‌ها نسبت به ما ظاهر نشده باشد، از قبر او راهی به طرف بهشتی که خداوند در مغرب آفریده است، باز می‌گردد و روح و بشارت به قبر او می‌رسد. این چنین آدمی در قبر خود (جایگاه برزخی خود) زندگی می‌کند تا روز قیامت برپا شود، در آن هنگام در پیش‌گاه عدل خداوندی حاضر می‌گردد و به حساب کار او می‌رسند و خوبی‌ها و بدی‌های او را در نظر می‌گیرند، در این‌جا یا به طرف بهشت می‌روند و یا به طرف دوزخ ره‌سپار می‌شوند، وضع این‌ها بستگی به امر خداوند دارد.

{تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ وقتی اولین‌بار مردم و سفرم به بهشت را آغاز کردم، تونلی ابر مانند را به یاد می‌آورم که به آن وارد شدم. تونل مستقیما به سمت بالا نمی‌رفت، بلکه بیشتر به نظر می‌آمد به دنیائی موازی می‌رود. من به آرامی در تونل حرکت می‌کردم، روشن بود ولی به نظر می‌آمد سایه‌هائی مثل شاخه‌های درخت اطراف آن را احاطه کرده است. احساس من چندان زمینی نبود و خیلی قوی‌تر بود. من از ورودی به «سمت دیگر» می‌رفتم، به سمت بهشت و خانه، به سمت خدا. این انتقال برایم اصلا عجیب نبود.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان شارون؛ همان‌طور که به اطراف نگاه می‌کردم تا با محیط آشناتر شوم، در فاصله نزدیکی برج‌ها و ساختمان‌های عظیمی را دیدم که همگی با رنگ‌های باورنکردنی و جذاب برق می‌زدند. آسمان با رنگ‌های مختلف از آبی تا بنفش می‌درخشید. دشت‌های سرسبز گسترده و درختان با شکوه بودند. این‌ها خلقت خداوند و همه در هماهنگی کامل بودند. به نظر می‌رسید همه نواحی زمین در بهشت یافت می‌شود اما مثل زمین نیست و بهتر است و همان کمالی را دارد که خداوند در ابتدا آن‌ها را آفریده است.}{تجربه نزدیک به مرگ محمد؛ ارواح دیگری نیز آن‌جا بودند و می‌دیدم که بعضی نور و امکان بیشتر و بعضی نور و امکان کمتری نسبت به من دارند. ولی من نسبت به آنانی که از من پیشرفته‌تر و نورانی‌تر به نظر می‌رسیدند ذره‌ای احساس قبطه نمی‌کردم. کاملاً برایم روشن بود که آن‌ها ظرفیت و رشد خود و من ظرفیت رشد خود را دارم و هر کدام از ما در موقعیتی هستیم که باید باشیم.}

تفسیر قمی: امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله نقل فرمود: چون مرا به آسمان بردند فرشته‌ای دیدم که لوح نوری به دست داشت و پیوسته بی آن‌که به راست و چپ رو کند بدان نگاه می‌کرد، بر هیئت حریر بود، به جبرئیل گفتم: این کیست؟ گفت این ملک الموت است و مشغول جان‌گرفتن است، گفتم: ای جبرئیل مرا نزد او ببر تا با او سخن گویم. مرا نزدش برد و به او گفتم: آیا هر که مرده و می‌میرد تو جانش را ستانی؟ گفت: آری، گفتم: خود بالای سرش روی؟ گفت: آری، خدا همه دنیا را به مانند یک درهمی برای من مسخر کرده که در دست کسی باشد و آن را به‌چرخاند، هیچ خانه در جهان نیست جز این‌که من هر روز پنج بار در آن درآیم و به خاندانی که بر مرده خود گریند می‌گویم: گریه نکنید که من باز آیم و باز آیم تا هیچ کدام شما نمانید. رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود: ای جبرئیل، مرگ بس است برای کوبنده‌گی؟ گفت: آن‌چه پس از مرگ است، کوبنده‌تر و بزرگ‌تر است. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان بیل؛ ما همه به هم متصل هستیم و این الگوی پیوند بخشی از یک کارکرد بزرگ‌تر است. انسان تنها مخلوقی است که در تصمیم‌گیری‌هایش تحت قانون علت و معلول است. دخالتی که نفس انسان در قوانین علت و معلول هستی می‌کند، باعث عدم تعادل شدیدی بین انسان و هستی می‌شود. از هم گسیختگی عمیقی بین آن‌که هستیم و چگونگی هماهنگی ما با چیزها وجود دارد. به جای زندگی در این دنیا، ما آن را تحت سلطه‌ی خود درآورده‌ایم. به همین خاطر ما دیگر بخشی از جهان نیستیم. می‌توانم فریاد دنیا را بشنوم}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان بنی؛ من بالای بدنم شناور نبودم یا چیزی شبیه به آن. هر سه دفعه ناگهان متوجه می‌شدم که "در آن سو" هستم. نمی‌ترسیدم.

اولین چیزی که دیدم یک چهره بود اما نه چهره‌ی مسیح بود، نه خدا و نه یک شخص روحانی. آن شبیه چهره‌ی "هستی" بود. به عبارت دیگر آن چهره شبیه تمام صورت‌هایی بود که در گذشته بوده‌اند و اکنون هستند، مرد و زن. چشم‌هایی شبیه تمامی چشم‌هایی که تا به حال بوده‌اند از مرد و زن. در واقع اگر چهره‌نگار پلیس از من می‌خواست او را توصیف کنم نمی‌توانستم}

کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که شخص در قبرش است، از او سوال می‌پرسند و هنگامی که ایمانش ثابت شد، قبرش به اندازه هفت ذراع گسترده می‌شود و دری به سوی بهشت بر او باز می‌کنند و به او می‌گویند: مانند عروس با روشنی دیده به‌خواب. {تجربه نزدیک به مرگ؛ ناگهان در فضا جایی که تنها موجود زنده من بودم در فضا معلق شدم. همه‌جا کاملاً تاریک بود، اما نور درخشانی مرا دربرگرفته بود. در واقع، من خود نور بودم و کل چیزی که زنده بود. هیچ‌چیز دیگری غیر از من وجود نداشت. لذت ناب و عشق بی‌قید و شرطی در وجودم جریان یافت، حس شکوهی که نمی‌توان آن را توصیف کرد. حسی مانند اوج لذت‌جنسی که بی‌نهایت زیاد بود. زمان مفهومی نداشت. فقط من بودم. من وجود داشتم. من بودم و دیگر هیچ. برای همیشه این‌جا بوده، خواهم بود و خواهم ماند. فکری به ذهنم رسید که شگفت‌انگیز بود اما لازمه‌اش حرکت بود. لازم بود باعث بوجود آمدن "جریان انرژی" شوم. در آن لحظه، میل طاقت فرسا و حس اجباری به آغاز جریان انرژی در وجودم احساس می‌کردم}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من در جائی از تجربه‌ام از یک تونل عبور کردم و با سرعت به سمت نوری درخشان حرکت کردم، ولی نمی‌دانم دقیقاً در چه نقطه‌ای از تجربه‌ام بود زیرا زمان برایم معنای خود را از دست داده بود.

من به مکانی نورانی و دل‌نشین رفتم که احساس کردم خانه و وطن حقیقی من است و من به طور کامل به آن جا تعلق دارم و زندگی من در دنیا مانند تبعید یک نفر به جزیره‌های دورافتاده و ناسازگار است. در این مکان گذشته و آینده و دور و نزدیک و تاریک و روشن معنائی نداشت وخاصیت خود را از دست داده بود. همه‌چیز عالی و در حد کمال به نظر می‌رسید.}

رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دل بستگیبه دنیا ریشه و سرچشمه هر خطایی است. بدیهی است آن‌که دوست بدارد آن‌چه را که خدا دشمن می‌دارد، خطا و جرمش از همه بیشتر و شدیدتر است، چون به هر خطایی تن در می‌دهد. و یکی از اهل بیت عصمت و طهارت فرموده است: اگر تمام دنیا لقمه کوچک کودکانه و لذیذ باشد، ما اهل بیت آن را نمی‌خوریم و به دور می‌افکنیم. بنابراین چه وخیم و شقاوت بار است وضع کسی که در راه دستیابی به آن و حرص بر آن، حدود و مقررات الهی را زیر پا نهد و احکام خداوندی را نادیده بگیرد. و دنیا خانه ای است که اگر به ساکنان و اهل این خانه احسان و نیکی کنی، او هم به تو مهربانی کرده و با نیکی و نام نیک باقی، از تو جدا شده و تودیع می‌کنند. امیر مؤمنان علیه‌السلام به بازار بصره تشریف برده، مردم را سرگرم خرید و فروش مشاهده کردند، حضرتش سخت گریسته، آن‌گاه فرمودند: ای بندگان دنیا و کارگزاران آن! هنگامی که روزها به(داد و ستد) سوگند(های پی‌درپی) و شب‌ها به خواب (مرگ‌بار) مشغول بوده و در این بین همواره از عالم آخرت غافل باشید، پس کدام زمان در فکر زاد و توشه سرای دیگر خواهید بود؟ {تجربه نزدیک به مرگ از زبان محمد؛ من درک کردم که هر کسی که می‌میرد یک راهنما دارد.

فقط بعضی از ارواح چنان در دنیای خود غرقند که هیچ وقت متوجه این راهنما نمی‌شوند. به عنوان مثال افرادی را می‌دیدم که سالیان زیادی بود که مرده بودند ولی هنوز نگران اموال خود یا مسند خود یا چیز دیگری از دنیا بودند و متوجه نبودند که مرده‌اند و روح آن‌ها هنوز در دنیا و روی زمین اسیر بود. فهمیدم که هر گونه وابستگی دنیائی شدید می‌تواند روح ما را حتی بعد از مرگ اسیر خود نگاه دارد و از صعود آن جلوگیری کند}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان متیو؛ مردم را می‌دیدم که در پی زندگی بی‌معنی خود می‌روند، و دربارهٔ چیزهایی که هیچ ارزشی ندارد سخن می‌گویند، در حالی که باور دارند منیت آن‌ها تا ابد باقی خواهد ماند. از چیزهای پیش پا افتادهٔ مادی و دنیایی لذت می‌برند گوئی این چیزها ذره‌ای اهمیت دارند، و با این سرگرمی‌ها حقیقت و نیاز غیرقابل اجتناب رو در رو شدن با مرگ را درون خود سرکوب می‌کنند. در این روز من فقط تاریک‌ترین جنبه‌های انسان‌ها را همه جا می‌دیدم: عشق به مادیات و منیت، تنش و اختلافات بی‌معنی با یک‌دیگر، رقابت و چشم و هم چشمی، و به طور کلی مهم شمردن آن‌چه بی‌اهمیت است و بی‌اهمیت دیدن یا فراموش کردن گنج‌های حقیقی زندگی...}

به هنگام قبض روح مؤمنان، محمد صلی اللّٰه علیه و آله علی علیه السلام، فاطمه سلام اللّٰه علیها، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام و ملائکه مقرب علیهم السلام نزد آنان حاضر می‌شوند و هنگامی که خداوند آنان را قبض روح می‌کند، آن روح در قالبی به مانند قالب آنان در دنیا قرار می‌گیرد. آنان می‌خورند و می‌آشامند و اگر کسی نزدشان برود با آن شکلی که در دنیا داشتند، آنان را می‌شناسد. {تجربه نزدیک به مرگ؛ اولین احساس، یک آرامش عمیق بود.

بسیار آرام و بی صدا همراه با آسایش خاطری عظیم. هرگز روی زمین چنین احساس باور نکردنی از آرامش نداشتم. شدت این احساسات آنچنان بود که می‌فهمیدید که به هیچ شکل مربوط به زندگی زمینی نیست. تمام نگرانی‌ها، اندیشه‌ها، ترس‌ها و نظرات زمینی‌ام از بین رفت. گویا تمام عمرِ بیش از ۴۷ ساله‌ی من اصلا وجود نداشته است. ژرفای این آرامش چنان باورنکردنی و فراتر از حد بود که آرزو می‌کردم روح خود را به خدا بدهم و انتقال به بهشت را بدون حتی یک پرسش بپذیرم. این تصویری از عشق خداست، رها شدن کامل و تام روح که آن‌را بدون هیچ سؤالی در دستان خدا می‌گذاری.}

ابن سنان گوید: حضرت صادق دست مرا گرفت، و به بیرون مدینه برد، سپس با پای مبارکش به زمین زد، من نگاه کردم نهری را دیدم که از یک طرف آن آبی جاری است از یخ سفیدتر، و در طرف دیگر آن شیری سفیدتر از یخ، و در وسط آن شرابی که از یاقوت زیباتر است، و من تا به آن روز چیزی زیباتر از آن شرابی که بین شیر و آب بود هرگز ندیده بودم. عرض کردم: فدایت شوم؛ این از کجا سرچشمه می‌گیرد؟ و منبع آن از کجا است؟ حضرت فرمود: این‌ها چشمه‌هایی است که خداوند آن‌ها را در کتابش ذکر نموده است، این‌ها چشمه ای از آب، و چشمه‌ای از شیر، و چشمه‌ای از شراب است که جایگاهش در بهشت است و در این نهر جاریند. و من در کناره‌های آن نهر درخت‌هایی دیدم که دختران بهشتی با موهایی آویزان کنارشان بود، که به زیبایی آن هرگز ندیده بودم، و در دست هر کدام جامی بود که زیباتر از آن هرگز ندیده بودم، و آن‌ها از جام‌های دنیا نیستند. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان سارا؛ من دوباره به‌سمت بالای تونل پرواز کردم و دروازه‌های دیگری را امتحان می‌کردم.

آن دری مرا مبهوت خود ساخت که زیبایی وصف‌ناپذیری در آن بود. در آن‌جا باغی سرسبز با فواره‌ها و آبشارهایی دیدم، جویبارها و پل‌هایی با رنگ‌هایی بسیار زیبا بر روی آن‌ها ساخته شده بود. تا توانستم زیبایی این صحنه را ستایش کردم. احساس آرامش و نظم خاصی داشت و من با شعفی وصف‌نشدنی به‌سمت آن حرکت کردم}{تجربه نزدیک به مرگ‌از زبان پاتی؛ به محض ترک کردن بدنم ستونی از نوری بسیار سفید از بالا به درون اتاق آمد و از میان آن نور زنی زیبا با موهای سیاه و بلند که ردائی به رنگ سفید و هم‌چنین طلایی کم رنگ به تن داشت به پایین آمد. او دستانش را به سمت من گرفت و به من این انتخاب را داد که با او به سوی نور بالا بروم یا اینکه به بدنم باز گردم. در ابتدا خواهان رفتن با او بودم زیرا که آرامش و زیبایی بسیاری را تجربه می‌کردم. هم‌چنین همان طور که نور من را احاطه کرده بود هیچ دردی را احساس نمی‌کردم.}

آل رجاء بجلی از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که مردی به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السّلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به خدا من شما را دوست می‌دارم. فرمود: دروغ می‌گویی! عرض کرد: سبحان اللَّه! یا امیرالمؤمنین، من به خدا قسم می‌خورم که شما را دوست می‌دارم! حضرت فرمود: دروغ می‌گویی! فرمود: مگر نمی‌دانی خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها آفرید و آن‌ها را در هوا ساکن کرد و سپس آن‌ها را به ما اهل بیت عرضه نمود؟ به خدا قسم هیچ روحی نیست مگر این‌که با بدن آن می‌شناسیم. به خدا قسم تو را در میان آن‌ها ندیده‌ایم. تو کجا بودی؟ حضرت صادق علیه السّلام فرمود: در آتش بود. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ اولین احساس من در نور، احساس بازگشت به خانه بود.

تمام وجود من از همین مکان منشأ شده بود و بلافاصله فهمیدم که برای ابد در این مکان خواهم بود. هم‌چنین احساس آرامشی غیرقابل توصیف و عظیم و عشقی نامشروط و صحت و سلامت کامل داشتم. در دنیای مادی شما حتی نمی‌توانید تصوری از این عشق داشته باشید. این عشق عشقی بود که زنده بود، بسیار بسیار زنده‌تر از من و شما. واقعاً کلمات نمی‌توانند این تجربه را توصیف کنند. این عشق چنان قدرتمند بود که احساس می‌کردم من خود تبدیل به این عشق و این آرامش شده‌ام. من خود نور گشته و عشق نامشروط شده بودم. واقعاً احساس عجیبی بود. من احساس می‌کردم که خودم هستم، روحم. ولی با این حال من تمام احساسات و عواطف دور و اطرافم بودم. من یک وجود منفرد بودم ولی هم‌زمان تمام چیزهایی بودم که در اطراف من بود. من یک چیز، ولی همه‌چیز بودم! مانند این بود که نور همزاد من بود، همسر و هم‌روح من. در حقیقت احساس می‌کردم که من با آن نور و عشق همسان و برابرم! برای من قطعاً نور چیزی بالاتر (و دوردست) مانند آن‌چه مذاهب القاء می‌کنند نبود. بسیار بیشتر از آن، نور خود من بودم، خود روح من! نور، تمام آن‌چه تاکنون حس کرده بودم و احساسی که در دیگران به وجود آورده بودم بود. خوشحالی و ناراحتی، سرور و درد، عشق و گناه.... نور همهٔ جهان بود در تمامیتش و نور، حقیقت بود. نور جزئی از من و من جزئی از نور بودم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان کارن؛ من به صعود خود ادامه می‌دادم تا جایی که کره زمین را از بالا می‌دیدم و آن هم مرتب کوچک‌تر می‌شد. من شروع کردم که ارتباط و اتصالی کامل را به تمامی موجودات و مخلوقات حس کنم، به تمامی مردم، همه گیاهان، همه سنگ‌ها و صخره‌ها، و همه‌چیز....

می‌توانستم ببینم که چطور همه ما به هم متصلیم، و بخشی از یک‌دیگر هستیم، و بخشی از خداییم. احساس عشق بسیار زیادی می‌کردم و لذت و سروری را حس می‌نمودم که قابل شرح و توصیف نیست. من حقیقتا واژه‌های مناسب را پیدا نمی‌کنم که توضیح دهم چقدر کاملا در سرور و خوشحالی، در کمال و بی‌نقصی، در تمامیت، و بخشی از همه‌چیزهایی که حس می‌کردم و می‌دانستم بودم. قبل از مرگم من همه‌چیز را مورد سؤال قرار می‌دادم، ولی در این‌جا من همه‌چیز را می‌دانستم و دیگر سؤالی برایم وجود نداشت.}

امام رضا علیه السلام فرمودند: در روز قیامت، خداوند بنده‌اش را در برابرش قرار می‌دهد و اعمالش را برایش عرضه می‌کند و بنده به کارنامه اعمالش می‌نگرد و اولین چیزی که می‌بیند گناهانش است و به همین خاطر رنگش دگرگون می‌شود و شانه‌هایش به لرزش می‌افتد. سپس نیکی‌هایش در برابرش عرضه می‌شود و با دیدن آن شاد می‌شود، سپس خداوند عز و جل می‌گوید: گناهان آنان را به نیکی تبدیل کنید و آن را به مردم نشان دهید. بعد از این که خداوند گناهانشان را تبدیل به نیکی کرد، مردم می‌گویند: آیا این‌ها حتی یک گناه نداشتند! و این منظور از آیه «یبَدِّلُ اللَّهُ سَیئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» است. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ نور همه‌چیز را عمیقاً راجع به من و اعماق روحم می‌دانست. نور به تمام خوبی‌ها و بدی‌هایی که من در حق خود و دیگران انجام داده بودم آگاهی داشت. زندگی من از تولد تا مرگ و تمام تأثیراتی که بر روی دیگران گذاشته بودم به من نشان داده شد. در حقیقت در معرض جنبه‌های تاریک وجودم قرار گرفتن و دیدن نتایج تصمیماتم، زندگی من را (بعد از بازگشت به دنیا) به طرز چشم‌گیری تغییر داد. با این حال هیچ قضاوتی از سوی نور نبود.

نور از هر گونه قضاوتی فرسنگ‌ها فاصله داشت. او خردمندترین، بخشنده‌ترین و دلسوزترین انرژی و موجودی بود که تاکنون دیده بودم. بعضی او را «خدا» می‌نامند. من او را ابر قدرت عشق، آرامش، شفقت و خرد می‌نامم. به من اشتباهاتم نشان داده شدند، ولی احساس می‌کردم که کاملاً بخشیده شده و هنوز هم مورد عشقی عظیم هستم.}

امام صادق علیه السلام فرمود: محمد صلّی اللّٰه علیه و آله و علی علیه السلام دو هزار سال پیش از آفرینشِ خلق، نوری در برابر خداوند جلّ جلاله بودند، وقتی فرشتگان آن نور را دیدند که منشأی دارد و پرتوی درخشان از آن منشعب شده است، عرض کردند: خداوندا و سرورا! این نور چیست؟ خداوند عزوجل به آنان وحی فرمود که این نور از نور من است، منشأش نبوت است و شاخه‌اش امامت، نبوت از برای بنده و فرستاده من محمد است و امامت از برای حجت و ولی‌ام علی، اگر آن دو نبودند خلقم را نمی‌آفریدم. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان ماریون؛ ناگهان در میان آن تاریکی بی‌نهایت در سمت راستم یک نقطه خیلی کوچک ولی بسیار درخشان را دیدم. این درخشان‌ترین و مخملی‌ترین چیزی بود که تاکنون دیده بودم. می‌توانستم لطافت خالص و حیات در شکلی بالاتر را در آن احساس کنم. این نوری سفید و زرد و فوق‌العاده درخشان و در حد غیرقابل باوری تسکین‌بخش و ارضا کننده بود. درخشندگی آن از خورشید به‌مراتب بیشتر بود، ولی با این حال چشمم را آزار نمی‌داد، بلکه به من راحتی و تسکین می‌بخشید. در نور میلیون‌ها جنبش پر از انرژی وجود داشت. دیگر به هیچ چیزی جز آن نور نمی‌توانستم توجه کنم و هرچه بیشتر به آن می‌نگریستم، سریع‌تر می‌چرخید و بزرگ‌تر می‌شد.

در ابتدا فکر کردم که نور به‌طرف من می‌آید ولی بعد متوجه شدم که این من هستم که با سرعتی غیرقابل باور که به‌مراتب از سرعت نور بیشتر می‌نمود از درون تاریکی به‌طرف نور حرکت می‌کنم. به‌تدریج این نور من را در خود احاطه کرد. احساس می‌کردم سفرم به سمت نور میلیون‌ها سال طول کشیده که در یک ثانیه جمع شده است.}

امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بخواهد جان کافر را بگیرد، می‌فرماید: ای ملک الموت، با یارانت به سوی دشمن من برو که من او را به سوی دارالسلام دعوت کردم اما روی برگرداند و مرا نکوهش کرد و به من و نعمت‌هایم کافر شد و مرا بر عرشم شماتت کرد. جان او را بگیر و او را در آتش بینداز. گفت: پس ملک‌الموت با چهره‌ای زشت و سیاه به سوی او می‌رود. چشمانش برق وحشتناکی دارد و صدایش مانند رعد کوبنده است، رنگش مثل شب تاریک سیاه است و بدنش مثل شعله‌های آتش است. سر او در آسمان دنیا و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب است و دو پایش در آسمان است. آهنی با او هست. گروه بسیاری با او هستند و پانصد فرشته او را یاری می‌کنند و به همراه خود شلاق‌هایی از دل جهنم دارند که شعله می‌کشد و با خود شعله سیاه و شعله‌ای از شعله‌های جهنم دارند. سپس فرشته‌ای از خزانه‌داران جهنم بر او وارد می‌شود که سحقطاییل نام دارد و جرعه‌ای آتش به او می‌نوشاند که هم‌چنان تشنه آن است تا این‌که به آتش وارد می‌شود. پس هنگامی که به ملک الموت نگاه می‌کند، چشمش تیز می‌شود و عقلش زایل می‌گردد. گفت: ای ملک الموت، مرا باز گردانید. ملک الموت می‌گوید: كَلَّا إِنَّها كَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها می‌گوید: ای ملک الموت، پس مال و فرزندان و خانواده و عشیره و متعلقات خود را در دنیا به سوی چه کسی بخوانم؟

می‌گوید: آن‌ها را برای کسی جز خودت بگذار و به جهنم برو. گفت: با عصای آهنی ضربه‌ای به او می‌زند که در همه رگ و پی بدنش نفوذ می‌کند سپس او را می‌کشاند به طوری که جان او از کف پایش بالا می‌آید و وقتی به زانوهایش می‌رسد، به یارانش دستور می‌دهد و او را با شلاق می‌اندازند و دوباره بلند می‌کنند و قبل از خروج جانش سکرات موت را به او می‌نوشانند. گویا با هزار شمشیر به او ضربه زده‌اند و اگر قدرت جن و انس را داشته باشد، همه رگ‌های بدنش در مقابل او لب به شکایت می‌گشایند، از شدت درد عصای آهنی چند شعبه‌ای که بر پشم‌تر خوابانده می‌شود و به هر چیز که بخورد آن را از جا می‌کند و بیرون آمدن جان کافر از رگ‌ها و اعضا و مفاصل و موها بدین صورت است؛ پس وقتی که جان به حلقوم رسید، فرشتگان به صورت و پشتش ضربه‌ای می‌زنند و آن‌ها می‌گویند: بهشت بر شما حرام باد و می‌گویند روح او از بدن جدا می‌شود و ملک الموت او را بین پتک و سندانی می‌گذارد و از ناخن‌هایش خون فواره می‌زند و آخرین چیزی که از او بیرون کشیده می‌شود چشمان اوست و بوی تعفن شدیدی از او به مشام می‌رسد که همه اهل آسمان از آن احساس اشمئزاز می‌کنند و می‌گویند: لعنت خداوند بر او باد، بر روح کافر بدبویی که از دنیا خارج شد و خداوند او را لعنت کند و لعنت کنندگان، او را لعن کنند و هنگامی که روح او به آسمان دنیا برود، درهای آسمان بسته می‌شود. {تجربه نزدیک به مرگ از زبان منفی فرانسایین؛ ناگهان دیدم موجوداتی بسیار مخوف که من نامشان را «فرشتگان تاریکی» می‌نامم دور من را محاصره کرده‌اند. آن‌ها با یک ریتم هماهنگ می‌خواندند: «بیرون از نور و به درون تاریکی...» من ادامه ریتم آن‌ها به یاد نمی‌آوردم. آن‌ها در حال پاره کردن و جر دادن من بودند، که دردناک بود.

آن‌ها من را تکه تکه می‌کردند تا جایی که دیگر چیزی از من باقی نماند. در این حال ما در حال پرواز در راهروهای بیمارستان و به سمت بالا و سقف بودیم. در لحظه‌ای بعد من در جهنم بودم و به پشتم خوابیده بودم در حالی که میله‌هایی بر روی من گذاشته شده و به من فشار می‌آوردند. می‌توانستم ناله و فریاد پر از اضطراب و درد روح‌های دیگر را در آن‌جا بشنوم. یک وجود شیطانی من را برای مدتی که چون ابدیت می‌نمود مورد سؤال و پرسش قرار داد. او می‌خواست بداند اعتقاد معنوی من چیست و من که را می‌پرستم. در ابتدا خیلی ترسیده بودم، ولی بعد از مدتی با آن‌ها ستیزه جو شدم و گفتم که چه کسی به آن‌ها حق این را داده که من را اسیر نگاه دارند. به آن‌ها گفتم که من به مسیح ایمان دارم و فکر نمی‌کنم که او به من صدمه‌ای بزنند. ناگهان من از جهنم خارج شدم.}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان جو؛ خاطره بعدی من این است که زندگی‌ام را عمیقا مرور کردم. موجوداتی که با من بودند به من جزئیات هر اشتباهم را نشان دادند. این مرور زندگی چنان با ریزترین جزئیات آن همراه بود که حتی نگاه‌های نادرستی که به کسی کرده بودم به من نشان داده می‌شدند. به من نشان داده شد که چطور رفتارم باعث رنجش دیگران شده است و این‌که این مسئولیت من است که مراقب پاسخ‌هایی که (در مقابل مشکلات زندگی و یا بدرفتاری دیگران) از خود صادر می‌کنم باشم و دیگران را به طور کامل دوست داشته باشم. در آن‌جا بوی گندیدگی و تعفن مرگ به مشامم می‌رسید. صداهائی که من را می‌خواندند تبدیل به خندهٔ خبیثانه‌ای شدند و گفتند که نحوهٔ زندگی کردن من مرا به این‌جا آورده است. من پرسیدم کجا هستم و قرار است چه اتفاقی بیافتد؟

در پاسخ آن‌ها تنها به قهقهٔ خود ادامه دادند. من پیش خود فکر کردم که باید در جهنم باشم زیرا این شبیه آن‌چه خواهر من از تجربه نزدیک به مرگی که چند سال پیش داشت و برایم تعریف کرده بود نیست. افکار من با صدای بلند به من منعکس می‌شدند. صداها به من گفتند که برای من بهشتی نیست و بهشت من همین جا است و یکی از آن‌ها گفت که دیگر وقت خوردن است. در آن موقع حس کردم که به سمت دیواری در پشت سرم هل داده شده و دست‌های من به آن میخکوب شدند. من کاملاً برای دفاع از خود ناتوان بودم. من به سمت راستم نگاه کردم و دیدم که صداها از موجوداتی می‌آمدند که بین شکل یک هیولا و یک کُره از جنس مو مرتب تغییر شکل می‌دادند و زشت‌ترین چیزی بودند که من به زندگی خود دیده بودم. آن‌ها شباهت به چیزی داشتند که می‌توان به پیوند مار و خفاش تشبیه کرد، به اضافهٔ این‌که شاخ دار نیز بودند. بدن آن‌ها مانند مار بود ولی بال داشتند. دست و بازوی آن‌ها مانند خفاش می‌نمود و صورت آن‌ها نیز مانند مار بود و نیش داشتند. شاخ آن‌ها تیز بود ولی شبیه هیچ چیز دنیائی نبود. من دوباره سؤال کردم که چه خبراست. آن‌ها در جواب خنده‌ای خبیثانه سر دادند و گفتند که خفه شو، و ناگهان شروع به حمله به طرف من کردند. ناگهان چیزی که شبیه به یک توپ از جنس مو بود به سمت من آمد. من پیش خود می‌گفتم که چرا؟ مادرم کجاست؟ خدا کجاست؟ و در این حال حس می‌کردم که تکه‌های بدن من را جدا کرده و در دهان خود می‌برند. یکی از آن‌ها گفت «ما به تو گفتیم این‌جا بهشت توست و ما خدای توئیم!». نمی‌دانم چرا و از کجا، ولی ناگهان شروع به خواندن آیهٔ ۲۳ کتاب سرودهای تورات کردم و این باعث شد که آن‌ها متوقف شوند. یکی از آن‌ها گفت که این چیزها به من کمکی نخواهد کرد.

من باز هم آیه‌ها را تکرار کردم: «خداوند شبان من است...». با شنیدن این آیه‌ها آن‌ها به هم چسبیده و داد زدند «این‌جا کسی برای کمک به تو نیست» ولی من به خواندن آیات ادامه دادم «من در درهٔ تاریکی مرگ قدم بر می‌دارم ولی از هیچ اهریمنی نمی‌ترسم زیرا تو با من هستی...». در این موقع احساس کردم که دستانم آزاد شدند... من با تمام توان سعی کردم که آیات را تا آخر به یاد بیاورم و بلند بخوانم «...تو روغن شفا بر سر من می‌ریزی و روح من را با آن اشباع می‌کنی. محبت و مهربانی تو همیشه با من بوده است...».}{تجربه نزدیک به مرگ از زبان استیو گاردیپی؛ بلافاصله وارد یک تونل شدم و با سرعت در آن به حرکت درآمدم. در حالی که از تونل میگذشتم در سوی دیگر دیوارهٔ تونل دیوها و شیاطین و ارواح خبیثی را میدیدم که سعی میکردند من را ربوده و به سمت خود بکشند. ولی من ترسی از آن‌ها نداشتم، مانند وقتی که در یک باغ وحش از سوی دیگر حصار، یک حیوان وحشی و خطرناک را می‌بینید که سعی دارد به سوی شما حمله کند. شما از آن ترسی ندارید بلکه دربارهٔ آن کنجکاو میشوید. احساس نمی‌کردم آن‌ها ارواح انسان‌ها هستند، بلکه ارواح شیاطینی بودند که از بهشت رانده شده بودند. من درک کردم که جهنم، مملو از زجر و شکنجه‌ای غیرقابل تصور است و این اهریمنها و شیاطین در درد و عذابی غیر قابل باور به سر میبرند. آن‌ها برای بدست آوردن روح من تقلا کرده و میجنگیدند، ولی حتی این توانایی را نداشتند که بفهمند آیا روحی را گرفتهاند یا نه. به همین خاطر باید به طور کورکورانهای میجنگیدند و تلاش میکردند. در حقیقت آن‌ها هیچ‌وقت به طور کامل نمی‌توانند روح شما را داشته باشند زیرا روح شما در نهایت تنها متعلق به خداست...}📜

▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪

📝نکات‌علمی: انسان در سفر آخرت منازل و مراحل متعددی را طی می‌کند که در این جا به اختصار درباره آن منازل توضیحاتی ارائه می‌شود:

۱. نخستین منزل، جریان سکرات مرگ و سختی جان دادن است، امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ در تبیین سکرات مرگ می‌فرماید: «مرگ را ورطه‌ها و دشواری‌هایی است سخت تر از آن که بتوان وصفش کرد، یا عقل‌های مردم بتواند آن را بفهمد.»

طبق این کلام حضرت، سکرات مرگ بگونه ای سخت است که اساساً هرگز قابل وصف نیست، و اگر بتوان آن را وصف کرد، کسانی که در دنیا هستند توان درک و فهم آن را ندارند.

۲. منزل دیگر، قبر است، امیرالمؤمنین ـ علیه السّلام ـ درباره این منزل می‌فرماید: «فیا لَهُ مِن بیتِ وحدهٍ، و منزل وحشهٍ و مفرد غربَهٍ» یعنی وای براو از خانه تنهایی، و سرای وحشت، و جایگاه بی کسی و غربت.

در روایتی آمده روزی رسول خدا ـ صل اللّٰه علیه و آله و سلم ـ بر سر میتی که او را دفن می‌کردند حاضر شد، و در حالی که اشک از چشمان حضرت به شدّت سرازیر بود به مردم فرمود: «اخوانی لمثل هذا فاعدّوا» یعنی ای برادرانِ من، از برای همچو منزلی خود را آماده سازید.

۳. گر چه از یک نظر قبر همان عالم برزخ است، از لحاظ دیگر برزخ را می‌توان یکی از منازل قیامت تلقی کرد، برزخ واسطه میان دنیا و آخرت است، انسان پس از مرگ از جهت اعتقاداتی که داشته و اعمال نیک و بدی که در این دنیا انجام داده مورد بازپرسی خصوصی قرار می‌گیرد و پس از محاسبه اجمالی طبق نتیجه ای که گرفته شده به یک زندگی شیرین و گوارا یا تلخ و ناگوار محکوم گردیده و با همان زندگی در انتظار روز رستاخیز عمومی بسر می‌برد. روح انسان در برزخ در یک قالب مثالی که اوصاف ماده (رنگ و شکل و اندازه) را دارد ولی مادی نیست. به سر می‌برد اگر از نیکان است از سعادت و نعمت و جوار پاکان و مقربان درگاه خدا برخوردار می‌شود و اگر از بدان است در نقمت و عذاب و مصاحبت شیاطین و پیشوایان ضلال می‌گذراند.

درباره انسان در عالم برزخ سخن بسیار است، از جمله اینکه بر اساس آموزه‌های دینی انسان میت در آن عالم سخت نیازمند کارهای نیک از قبیل دعا و صدقه دادن به نیت او از طرف بستگان است، در روایتی آمده هر کسی که صدقه به فقیری به نیت میتی بدهد، فرشته ای آن را در ظرفی از نور که بسیار درخشنده است می‌گذارد و در عالم برزخ آن را به میت مورد نظر هدیه کننده می‌رساند و می‌گوید این هدیه را فلان کس برای شما فرستاده است، میت آن هدیه را می‌گیرد و از آن بهره مند می‌شود.

۴. منزل دیگر مرحله ای است که از آن در آموزه‌های دینی به «نفخ صور= فریاد مرگ و حیات» یاد شده است، و در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاراتی به مسأله نفخ صور شده است، از مجموع آن آیات به خوبی استفاده می‌شود که دو بار در صور دمیده می‌شود، یک بار در پایان جهان که همه خلایق می‌میرند و این نفخه مرگ است، و بار دیگر در آستانه رستاخیز که همه مردگان زنده می‌شوند و این نفخه حیات است، در حقیقت توقف و از کار افتادن این جهان و آغاز حرکت جهان دیگر تشبیه به توقف و حرکت لشکرها و قافله‌ها شده است که با صدای شیپور مخصوص یا صدای بلند دیگری همگی با هم از راه رفتن باز می‌ایستند و متوقف می‌شوند و با صدای دیگر به پا می‌خیزند و حرکت می‌کنند. در قرآن کریم درباره این مرحله و منزل انسان در مسیر سفر آخرت چنین آمده: «وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلاَّ مَنْ شاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْری فَإِذا هُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ» یعنی و در صور دمیده می‌شود و تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می‌شود ناگهان همگی به پا می‌خیزند و در انتظار هستند.

از این آیه به دست می‌آید که نفخ صور در حقیقت یک صاعقه و صیحه عقلی است که تمام آسمان و زمین را پر می‌کند و سبب مرگ ناگهانی همه موجودات زنده می‌شود و یا همه را به حرکت و جنبش در می‌آورد و سبب حیات و زنده شدن آنها می‌شود.

۵. منزل دیگر که جزء مواقف هولناک مسیر آخرت است، منزل سنجش اعمال انسان است.

در قرآن کریم بحث‌های گسترده ای درباره این مرحله از سفر آخرت مطرح شده و با تعبیرات گوناگون از آن موقف و مرحله یاد شده است که در اینجا به نمونه‌هایی از آن آیات اشاره می‌شود تا چیستی و چگونگی این منزل تا اندازه ای معلوم شود:

فرمود: «وَ تَری کُلَّ أُمَّةٍ جاثِیَةً کُلُّ أُمَّةٍ تُدْعی إِلی کِتابِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» یعنی هر امتی را به زانو در آمده می‌بینی، هر امتی به سوی کارنامه خود فرا خوانده می‌شود و بدیشان می‌گویند: آنچه را می‌کردید امروز پاداش می‌یابید. و در آیه دیگر فرمود: «اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده می‌شود از خوشحالی فریاد می‌زند که اهل محشر نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید و اما کسی که نامه اعمالش بدست چپ او داده شده می‌گوید: ای کاش هرگز نامه اعمال به من داده نمی‌شد.»

اما در این باره که ماهیت نامه اعمال چیست، مفسران مطالب فراوانی را مطرح کرده از جمله گفته اند: ممکن است گفته شود اعمال انسان همان گونه که در درون جان او اثر می‌گذارد در عالم بیرون، در فضا و هوای اطراف، در زمینی که بر آن زندگی می‌کند و در همه چیز اثر دارد، گوئی بر آنها نقش می‌بندد، نقوش طبیعی و غیر قابل انکار، نقوشی که به وسیله قوا و نیروهای عالم هستی و فرشتگان در دل این موجودات ثبت می‌شود، در قیامت پرده از آن برداشته می‌شود، و آشکار می‌گردد، و به دست هر کس داده می‌شود و با یک نگاه در آن حال هر کس معلوم است، مسلماً این آثار در دنیا برای ما محسوس و قابل درک نیست، اما بی شک آنها وجود دارند، و روزی که در آن دید تازه ای پیدا می‌کنیم همه اینها را می‌بینیم و می‌خوانیم و تصدیق می‌کنیم.

۶. یکی دیگر از منازل آخرت که بسیار حساس است، مرحله عبور از صراط است، در وصف آن گفته شده: صراط پُلی است که بر روی جهنم کشیده شده و تا کسی از آن نگذرد داخل بهشت نمی‌شود. و در روایات آمده است که از مو باریک تر و از شمشیر برنده تر و از آتش گرم تر است، و مؤمنان خالص در کمال آرامش، و به سرعت و بدون ترس از آن عبور می‌کنند. اما برخی با دشواری و همراه ترس و نگرانی بالاخره از آن می‌گذرند و عده ای از روی آن پل به جهنم می‌اُفتند.

نمونه آن صراط در دنیا نیز وجود دارد که در واقع گذر از این صراط پی آمدش عبور آسان از صراط یاده شده در آخرت است و آن عبارت است از دین حق و راه ولایت و متابعت از امیرمؤمنان و سایر امامان معصوم ـ علیهم السّلام، هر کسی که در دنیا از این صراط یعنی راه ولایت عدول کند و به انحراف کشیده شود و مسیر غیر ولایت را برگزیند و با گفتار یا کردار خود در جهت خلاف آن حرکت نماید، در آخرت از پل نمی‌تواند عبور کند و بالاخره در هنگام عبور از آن پایش می‌لرزد و در جهنم سقوط می‌کند.

برخی از بزرگان معاصر ضمن بحث مبسوطی درباره صراط به این روایت استناد کرده که رسول خدا ـ صلّی اللّه علیه و آله ـ فرمود: «ای علی در روز قیامت من و تو و جبرئیل به صراط می‌نشینیم و کسی از صراط نمی‌گذرد مگر این که نامه ای داشته باشد که در آن اعتقاد وی به ولایت شما نگاشته شده باشد...

د. اساساً در اسلام ناب همه معارف به هم پیوسته است لذا صراط که همان راه و روش شناخت خدا است، دو گونه است، صراط دنیا و آخرت، راهی که در دنیاست، همان امام واجب الاطاعه است، کسی که در دنیا او را شناخت و به راهنمایی‌های او اقتدا کرد از صراط آخرت که پل دوزخ است گذشته است و هر کس امام را در دنیا نشناخت گامش بر صراط آخرت می‌لرزد و در آتش دوزخ سقوط می‌کند.

آنچه بازگو شد نمودار و نمونه‌هایی از منازل و مراحل سفر آخرت است، و ممکن است در هر کدام از مراحل و منازل یاد شده به خصوص بعد از آن که انسان سر از خاک بر می‌دارد و زنده می‌شود مراحل و مواقف متعدد وجود داشته باشد مثلاً در روایات آمده که در قیامت پنجاه موقف و ایستگاه وجود دارد که هر موقف آن هزار سال طول می‌کشد.

امام صادق . علیه السّلام . فرمود: «انّ فی القیامه خمسین موقفاً لکل موقفٍ الف سنة» یعنی در قیامت پنجاه موقف وجود دارد که هر موقف آن هزار سال است.

علما گفته‌اند: در مسیر محشر برای هر یکی از واجبات الهی یک ایستگاه گذاشته می‌شود و انسان‌ها در آن ایستگاه‌ها نگاه داشته می‌شوند و درباره نحوه عملکرد انسان نسبت به آن کار و فریضه الهی حساب رسی می‌شود، اگر عمل کرده بود و رحمت الهی شامل او شد به عقبه بعدی منتقل می‌شود تا به این ترتیب از همه عقبه‌ها عبور کند و اگر خدای نخواسته عمل نکرده بود و رحمت الهی نیز شامل او نشد از همان عقبه پای او می‌لرزد و وارد جهنم می‌شود.

زیرا همه این موقف‌ها به عبور از پل صراط بر می‌گردد، اسم یکی از آن‌ها عقبه‌ی ولایت است که انسان در آنجا مورد بازجویی قرار می‌گیرد و درباره‌ی ولایت امام علی و سایر ائمه . علیهم السّلام . سؤال می‌شود.

عقبه دیگر، عقبه نماز است، عقبه دیگر عقبه امانت است و برای هر وظیفه شرعی یک عقبه و موقف تعیین شده است.

آینده مبهم انسان، یکی از دغدغه‌های بشر است. با این که بسیاری از مردم فاقد قدرت پیش بینی و پیش گویی آینده کوتاه خود هستند، آینده پس از مرگ، هراس انگیزتر می‌نماید. این ناشناخته ماندن آینده، آدمی را چنان به هراس می‌افکند که به هر چیزی برای شناخت آن چنگ می‌زند. البته هراس انگیزی آینده از جهت تیرگی و تاریکی آن نیست، بلکه از آن جهت هراس انگیز است که اطلاعات و دانش کمی از آن دارد. در حقیقت ابهام آینده است که هراس انگیز می‌نماید. انسان‌ها در طول تاریخ کوشیده اند تا به هر شکلی شده از آینده خود به ویژه آینده پس از مرگ اطلاعاتی به دست آورند. از آن جایی که برخی از انسان‌ها گاه به عللی پس از مرگ زنده می‌شوند و به دنیا باز می‌گردند، به عنوان منبع اطلاعاتی مورد استفاده حتی دانشمندان قرار می‌گیرند، اما به نظر می‌رسد که این دسته اخبار و اطلاعات نتوانسته است تصویر روشنی از دنیای دیگر به دست دهد. با این همه علاقه به مطالعه در این زمینه از سوی همه انسان‌ها وجود دارد و در این میان دانشمندان علوم گوناگون در صف مقدم این تحقیقت و پژوهش‌ها هستند.

امروزه شاید یکی از مهمترین مسایلی که ذهن انسان را به خود مشغول کرده است مرگ است و زندگی که پس از مرگ داریم.

در این مورد نگرش‌های مختلفی وجود داردکه هر کس با وجود اعتقاداتی که دارد به یکی از این نگرش-ها تمایل دارد. در عقیده‌های مامسلمانان زندگی پس از مرگ وجود داردو اگر وجود نداشته باشد خدایی بودن خدا زیر سوال می-رود. در مورد حیات پس از مرگ در اسلام تاکید فراوان شده است و تمام جزییات آن در آیات و روایات آمده است.

اسلام بر وجود روح پس از مرگ تاکید دارد و معتقد است که انسان جاودانه است و به دنبال بی نهایت است و معتقد است که مرگ پایان زندگی نیست بلکه انتقالی از یک جهان به جهانی والاتر است و من سعی می-کنم در این مقاله به حیات و زندگی انسان پس از مرگ در دین اسلام بپردازم تا شاید راهی برای فهم بیشتر در این باره باشد.

علاقه مندی بشر به دانش و اطلاعات مربوط به زندگی پس از مرگ موجب شده تا اسلام نیز به این مباحث علاقه نشان دهد و گوشه‌هایی از زندگی پس از مرگ را تبیین کند. البته از نظر اسلام، زندگی اصلی آن چیزی است که انسان پس از حیات مجدد در معاد به دست می‌آورد و آن چه تا پیش از قیامت برای انسان وجود دارد، نوعی زندگی خاص است که از آن به زندگی برزخی یاد می‌کند. این زندگی به جهاتی مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا بیانگر حقایقی درباره زندگی اخروی پس از رستاخیز است، هر چند که به عللی نمی‌تواند تصویر روشنی از آن زندگی ارایه دهد، زیرا چنان که از نام این زندگی روشن می‌شود، زندگی برزخی است. نویسنده در این مطلب با بررسی و تحلیل آیات قرآنی بر آن است تا تصویری روشن از زندگی برزخ ارایه دهد تا شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با زندگی دنیوی و اخروی روش شود با هم این مطلب را از نظر می‌گذرانیم.

اگر به مناطق کوهستانی رفته و تجربه مه را نیز داشته باشید، می‌توانید گوشه ای از حقیقت برزخ را به دست آورید. مه که ابرهای سنگین و آب دار در سطح زمین است، هرگاه به حد اشباع برسد، چنان فضا را آکنده می‌سازد که قدرت دید انسان به کم ترین حد کاهش می‌یابد. در این حالت همه چیز طوری دیگر دیده می‌شود.

انسان‌ها در زندگی برزخی خود این گونه هستند؛ زیرا برزخ حایل میان دو چیز است، به گونه ای که برخی از خصوصیات هر دو چیز را با خود دارد، در حالی که تفاوت‌های روشنی نیز با آن دو چیز دارد. زندگی برزخی به گونه ای است که می‌توان آن را زندگی مه آلود نامید. در این زندگی، بخشی از خصوصیات مادی دنیا به شکل رقیق تر و لطیف تر وجود دارد، و از سویی دیگر، همانند عالم ارواح و مجردات می‌باشد. نمونه این گونه زندگی را بارها در خواب و رویا تجربه کرده اید.

انسان در هنگام رویا، به عالمی می‌رود که از آن به عالم مثال یاد می‌شود. در این عالم، همه چیز عالم دنیا و مادی به شکل دیگر وجود دارد. هر چیزی، شکل و صورت و ابعاد دارد. لذت و عذاب و خوشی و ناخوشی را می‌توان احساس و درک کرد. با این همه شباهتی تمام به عالم دنیا و مادیات ندارد.

خداوند در آیه ۴۲ سوره زمر بیان می‌کند که انسان‌ها در خواب، مرگ را تجربه می‌کنند؛ زیرا روح آدمی از تن بیرون می‌رود و در عالم برزخ سیر و حرکت می‌کند و سپس به درون تن بازگردانده می‌شود. البته برخی از مردم در هنگام مرگ خوابی، به عوالم برتر چون عالم عقول و مجردات نیز می‌روند، ولی این سیر در عوالم برتر برای بیش تر مردم شدنی نیست و تنها در عالم برزخ سیر و سفر می‌کنند.

انسان‌ها تنها زمانی وارد عالم برزخ می‌شوند که مرگ، آنان را در برگیرد و جان را به جان آفرین تسلیم نمایند. از این رو خداوند آغاز زندگی برزخی انسان‌ها را پس از مرگ ایشان می‌داند. (مومنون، آیات ۹۹ و ۱۰۰) انسان‌ها هنگامی که وارد عالم برزخ می‌شوند تا روز رستاخیز در آن عالم باقی می‌مانند (همان) و در آن روز است که برانگیخته شده و زندگی دیگری با شکل و صورتی دیگر را آغاز می‌کنند.

عالم برزخ همانند عالم دنیا، دارای شب و روز است. (غافر، آیات ۴۵ و ۴۶) هم چنین عالم برزخ همانند عالم دنیا، دارای شرایط زیست بشر می‌باشد و انسان‌ها در آن جا می‌خورند و می‌آشامند و با هم گفت وگو می‌کنند و گرد هم می‌آیند. البته از آن جایی که عالم برزخ، دروازه ای به عالم قیامت است، با زندگی زمینی این تفاوت را دارد که انسان‌ها براساس نوع زندگی خود در زمین، از امکانات آن جا بهره می‌برند.

به سخن دیگر، در عالم دنیا، بر پایه رحمت رحمانی همه انسان‌ها بی توجه به اعتقادات و اعمال خود از روزی خداوندی بهره می‌برند و حتی کافران گاه از وضعیت بهتری برخوردار هستند؛ در حالی که زندگی در عالم برزخ با توجه به اعتقادات و اعمالی است که انسان در دنیا داشته است. به این معنا می‌توان گفت که عالم برزخ خود همانند عالم قیامت است و هر کسی نتیجه ای از اعتقادات و اعمال خویش را می‌بیند.

براین اساس، زندگی انسان‌ها در عالم برزخ با توجه به کفر و ایمان و عمل صالح و طالح، خوب و بد خواهد بود. از این رو برای عالم برزخ همانند عالم آخرت، بهشت و جهنمی برزخی است.

بنابراین کسانی که دارای ایمان و عمل صالح در زندگی دنیا بودند، در عالم برزخ، در بهشت برزخی وارد شده و از عطایا و نعمت‌های بهشت برزخی بهره مند خواهند شد. (آل عمران، آیات ۱۶۹ و ۱۷۱) برخورداری شهیدان از آسودگی خاطر در پرتو عنایت الهی در عالم برزخ و بهشت برزخی (محمد، آیات ۴ و ۵) از جمله مطالبی است که در آیاتی چند در قرآن مورد تاکید قرار گرفته است.

از آن جایی که عالم برزخ همانند عالم آخرت است، حیات برزخی که پس از مرگ دنیوی اتفاق می‌افتد (غافر، آیه ۱۱) هر چند که برای انسان‌هایی که در دنیا زندگی می‌کنند، غیرقابل احساس و درک است (بقره، آیه ۱۵۴) حیاتی واقعی است و این گونه نیست که این عالم یک خواب طولانی باشد. از این رو در عالم برزخ، مساله پرسش و پاسخ و سوال و جواب مطرح می‌شود (ابراهیم، آیه ۲۷) و دو فرشته بر انسان وارد شده و از او درباره پروردگار، دین و پیامبر و امامانش پرسش می‌کنند. (مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۴۸۲) همچنین در عالم برزخ، برای انسان‌ها رشد و تکامل هم چنان ادامه خواهد یافت و شخص آثار صالح و طالح خویش در دوره زندگی در عالم برزخ را می‌بینند. خداوند در آیات ۴ و ۵ سوره محمد از اصلاح و رشد معنوی و قلبی شهیدان در عالم برزخ سخن به میان می‌آورد که این معنا خود بیانگر آن است که عالم برزخ نمی‌تواند عالمی همانند عالم خواب و رویا باشد. به سخن دیگر، این که شهیدان، در عالم برزخ، پس از شهادت از هدایت‌های خاص الهی برخوردار می‌شوند و قلب و «بال» ایشان (مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۱۴۵) اصلاح می‌شود، لازمه این اصلاح این است که در عالم برزخ شهیدان به رشد و تکامل معنوی خود ادامه می‌دهند. (المیزان، ج ۱۸، ص ۲۲۶)

هم چنین دیگر انسان‌ها در عالم برزخ باتوجه به اعتقادات و اعمال خویش به ویژه آن‌هایی را که به عنوان سنت خوب و بد یا باقیات صالح و طالح به جا گذاشته اند، بهره مند می‌شوند و آثار و پیامدهای آن در عالم برزخ موجب افزایش رشد کمالی و یا هبوط و سقوط بیش تر آنان می‌برد

به هر حال، از ویژگی‌های عالم برزخ، رشد و تکامل بشر است که همانند دنیا ادامه می‌یابد. با این تفاوت که در عالم برزخ نوعی حسابرسی ابتدایی انجام می‌شود و اشخاص باتوجه به ایمان و کفر و عمل نیک و بد خود، از امکانات بهشتی و یا دوزخی عالم برزخ بهره مند خواهند شد.

انسان نیز می‌تواند خود را به منبع قدرت و توانایی نزدیک کرده و اراده او کاملاً خدایی و جلوه‌ای از قدرت بی‌نهایت الهی شود. با این تفاوت که قدرت پروردگار ذاتی و مطلق بوده و قدرت انسان محدود و به پشتیبانی قدرت پروردگار است. امام صادق(ع) فرمودند: العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة . عبودیّت (بندگی) حقیقتی است که کنه و باطن آن، ربوبیّت می‌باشد. (مصباح الشریع، ص ۵۹۷، باب صدم)؛ یعنی عبد حقیقی، مظهر اسم ربّ می‌شود و آثار ربّ از وجود او نمایان می‌گردد. این مضمون سخن امام حسین (ع) در حدیث قدسی نیز آمده است که خداوند می‌فرماید: عبدی أطعنی أجعلک مثلی، أنا حیّ لا اموت اجعلک حیّا لا تموت، أنا غنیّ لا أفتقر أجعلک غنیّا لا تفتقر، انا اقول للاشیاء کن فیکون و انت تقول للاشیاء کن فیکون؛ بنده ی من! مرا اطاعت کن تا تو را مثل خود سازم. من زنده ای هستم که نمی‌میرم، تو را هم زنده ای قرار دهم که نمیری. من دارایی هستم که فقیر نمی‌شوم، تو هم چنان سازم که فقیر نگردی.

من هر چه را اراده کنم می‌شود، تو را هم چنان قرار دهم که هر چه بشود. (الجواهر السنیة؛ کلیات حدیث قدسی؛ ص۷۰۹) مراد از عبودیت اشیا فرمان بری آنها است به عبارت دیگر کسی که به حقیقت عبودیت برسد، صاحب مقام ولایت تکوینی می‌شود، یعنی به مقامی می‌رسد که بر تمامی موجودات ولایت پیدا می‌کند و موجودات حتی حیوانات وجمادات از وی اطاعت می‌کنند، صاحب همت می‌شود و هر چه را که اراده کند در عالم محقق می‌شود. پس چون امر کند به دریا، دریا شکافته شود (حضرت موسی (ع))؛ و چون امر کند به ماه، به دو نیم گردد (پیامبر عزیز اسلام (ص)). دروازه خیبر را به یک دست از جای برکند و به کناری پرتاب نماید (حضرت علی (ع)). سنگ ریزه را فرمان دهد تا سخن گوید (پیامبر اکرم (ص)). مرده را زنده نماید (حضرت مسیح (ع))؛ و.... و همه ی اینها از آن جهت قادر باشد که اسماء الهی در او ظهور نموده است. اگر انسان اراده اش فانی در اراده خدا شد، آنگاه اراده اش با اراده الهی وحدت پیدا می‌کند و با چنین اراده ای رفتارهای خارق عادت از او سر می‌زند. تمام کارهای خارق عادت که از اولیای الهی سر زده است از انواع معجزات و کرامات همه محصول قوت اراده ایشان بوده است. در حقیقت اراده انسان کامل است که این کارها را انجام می‌دهد.

در حدیث قرب نوافل از قول پیامبر (ص) آمده است: بندگان می توانند با انجام واجبات خود را نزد من محبوب کنند و هر کس واجبات را انجام دهد نزد من از همگان محبوب تر می باشد.

بنده من می خواهد با انجام مستحبات خود را نزد من محبوب کند، و هر گاه من او را محبوب خود قرار دهم در این هنگام گوش او خواهم شد که با آن می شنود، و دیدگان او می شوم که به وسیله آن خواهد دید و زبان او خواهم شد که با آن سخن خواهد گفت. من دست او خواهم شد که با آن هر چیزی را برمی دارد، و پاهایش می شوم که به هر جا می رود. هر گاه مرا بخواند اجابت می کنم و اگر از من چیزی بخواهد عطا می کنم، و در قبض روح مؤمن همواره مردد هستم، او از مرگ کراهت دارد و من هم نمی خواهم او ناراحت گردد (بحار الأنوار، ج ۶۷، ص۲۲) بر همین اساس است که امیرمومنان(ع) فرمودند: أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِی وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ عَیْنُ اللَّهِ النَّاظِرَةُ وَ أَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا یَدُ اللَّهِ. منم علم خدا و منم قلب الله پرگنجایش؛ و منم زبان گویای خدا؛ و منم چشم نظاره گر خدا؛ و منم همسایه ی خدا؛ و منم دست خدا (بحار الأنوار ،ج ۲۴،ص۲۰۰) پس آنکه عبد حقیقی خدا گردد، ذات او خدایی می‌شود؛ و فعل خدا و ربوبیّت او از وجود او تراوش می‌نماید. در فصوص محی الدین عربی آمده است: العارف یخلق بهمته ما یکون له وجود من خارج محل الهمه. عارف با اراده اش می‌تواند به خلق اشیاء بپردازد، البته باذن الهی این کارها را انجام می‌دهد، اما هر چه باشد محصول قوت اراده عارف و سالک از طریق وحدت با اراده خالق است. (فصول الحکم محی الدین عربی، فص اسحاقی) البته توانایی بالقوه انجام اعمال خارق العاده در هر کسی وجود دارد، اما برای به فعل در آوردن این توان عوامل بسیاری وجود دارد

عواملی که بر روی فعالیت‌های ذهنی و رفتارهای ادراکی مانند حالات روانی فرد اثرمی گذارند از جمله این رفتارها نیروی باور و ایمان است تا زمانی که شخص به این باور نرسیده باشد که توانایی‌های روحی در انسان وجود دارد، شکوفایی و آشکاری آن را مشاهده نخواهد کرد وهر قدر که نیروی باور از قدرت بیشتری برخوردار و به ایمانی قوی بدل شده باشد هرعملی، شدنی محسوب می‌گردد. حضرت مسیح(ع) نیز به همین موضوع اشاره دارد :" اگر به اندازه دانه خردلی ایمان داشته باشید میتوانید کوهی را جا به جا کنید.

مرگ چیست؟

اگر بشود چیزی را با ضدش معرفی کرد باید گفت که: مرگ پایان زندگی دنیوی است. چنانکه علی علیه السلام می‌فرمایند: «الموت غایته » و «بالموت تختم الدنیا.»

این تعریف در عین سادگی، واقعی ترین تعریف مرگ است. به هر حال این زندگی، یعنی زندگی دنیوی با مرگ به پایان می‌رسد. مرگ به همه مسئولیت‌ها، تلاش‌ها، آرزوها و هدف‌های دنیوی انسان پایان می‌بخشد. اما از این تعریف چیزی که می‌فهمیم آن است که مرگ زندگی را به پایان می‌رساند; ولی درباره خود مرگ و دنیایی که با مرگ آغاز می‌گردد چیزی به دست نمی‌آید. اکنون به ذکر نکاتی درباره مرگ می‌پردازیم:

۱- مرگ و مشکلات بیان ناپذیرش

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«وان للموت لغمرات، هی افظع من ان تستغرق بصفة اوتعتدل علی عقول اهل الدنیا.»

مشکلات مرگ چنان پیچیده و دردناکند که به وصف در نمی‌آیند و با قوانین خرد مردم این دنیا، سنجیده نمی‌شوند. و نیز می‌فرماید:

«فغیر موصوف ما نزل بهم »

حالات و عوارضی که در دم مرگ پدید می‌آیند، قابل توصیف و بیان نیستند. در فلسفه این بیان ناپذیری، چند تبیین را می‌توان مطرح کرد:

اولا- مرگ یک تجربه شخصی است که شخص با این تجربه ارتباطش را با دیگران از دست می‌دهد. بنابراین نمی‌تواند تجربه اش را با دیگران در میان بگذارد. ما کسی را پس از مرگش نمی‌بینیم تا از تجربه مرگش، خبری بگیریم.

ثانیا- پدیده مرگ، چنان پیچیده و پر راز و رمز است که اگر مردگان هم به این دنیا باز گردند و بخواهند، جریان مرگ را توصیف کنند، نخواهند توانست:

«فلو کانوا ینطقون بها لعیوا بصفة ما شاهدوا واوما عاینوا.»

ثالثا- جهان باطن، به دلیل بطون نهادی خود، بر اهل ظاهر قابل شناخت نیست. یعنی جهان محسوس و دنیا، با جهان غیب و آخرت، از جنس هم نیستند و لذا تا در دنیاییم، از آخرت بی خبریم.

رابعا- اگر قرار است که انسان گرفتار امتحان و ابتلا و فتنه شده، براساس تشخیص و انتخاب خود، مورد آزمایش قرار گیرد، حتما باید، نوعی ابهام و پیچیدگی در کار باشد; وگرنه، همه انسان‌ها یکسان عمل خواهند کرد و ابتلا و امتحانی در میان نخواهد بود. مثلا اگر چنین بود که هر روز خداوند به نوعی برای مردم ظاهر می‌شد و همه مردم آشکارا قیامت و زندگی ارواح و نتایج اعمال را می‌دیدند; طبعا همه یکسان عمل می‌کردند. چنانکه در حیات دنیوی غالبا آن جا که هدف‌ها روشن و نتیجه کار معلوم است، مردم دچار اختلاف نمی‌گردند.

باری، به هر دلیل، مرگ درهاله ای از راز و رمز قرار دارد:

«کس نمی‌داند که مرگ چگونه وارد خانه می‌شود؟ چه سان جان کسی را می‌ستاند؟، چگونه بر جنین در شکم مادر دست می‌یابد؟ او به سراغ جان جنین می‌رود؟ یا جان جنین، به اذن پروردگارش، خواست مرگ را گردن می‌نهد؟ یا آن که مرگ از همان آغاز، در لایه لایه درون مادر جای دارد؟»

۲- وصف عرفی مرگ

گاهی علی علیه السلام به وصف عرفی مرگ می‌پردازد و آن را برابر فهم توده مردم توصیف می‌کند. منظور من از توصیف عرفی، همین است که مرگ را پایان زندگی، پایان بخش آمال و آرزوها، و عامل نابودی لذات و کامجوئی‌ها بدانیم. اینک نمونه‌هائی از وصف عرفی مرگ که بر زبان مولای متقیان علی علیه السلام جاری شده است:

«شادابی زندگی را افسردگی پیری در پیش است. دوران عافیت به بیماری و درد پایان می‌پذیرد و سرانجام زندگی جز مرگ نیست.

مرگی که دست انسان را از دنیا کوتاه کرده، راه آخرت را پیش پای وی خواهد نهاد. با تن لرزه‌ها، دردهای جانکاه، اندوه گلوگیر و نگاه فریاد خواه، که از یاران و خویشاوندان و همسران کمک می‌خواهد، اما کاری از دست کسی بر نمی‌آید، و گریه هم سودی ندارد. از افتادن در تنگنای گور و تنها و بی کس در گورستان ماندن چاره ای نیست. آن گاه کرم‌ها، تکه پاره تن او را برده و پوسیدگی، طراوت تن را لگد کوب کرده، و گذشت روزگار همه آثار او را به باد فنا و فراموشی می‌سپارد. تن‌های نازنین می‌گندند و استخوان‌های محکم پوسیده می‌شوند، روح در زیر سنگینی اعمال می‌ماند، و چیزی را که از غیب شنیده بود با چشم یقین می‌بیند. اما چه سود؟ ! که دیگر بر کارهای نیک چیزی نمی‌توان افزود و از لغزش‌ها چیزی نمی‌توان کاست.»

در وصف عرفی مرگ، این بیان مولای متقیان، در اوج زیبائی است که می‌فرمایند:

«ان الموت لزائر غیر محبوب و واتر غیر مطلوب وقرن غیر مغلوب.»

«مرگ مهمانی است ناخوشایند! که ناخواسته از یار و دیارمان جدا می‌کند. حریفی که کسی هماوردش نیست.»

۳- مرگ از نگاه دیگر

آنچه گذشت، وصف عرفی مرگ بود. وصفی در حد فهم عموم و برای عامه مردم. اما وصف مرگ به همین جا ختم نمی‌شود. مرگ تنها گذرگاه جهان غیب است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم، زندگی دنیا را خواب و مرگ را بیداری نامیده است. یعنی مرگ دریچه ای است برای خروج از عالم خیال و ورود به جهان حقیقت و واقعیت.

علی علیه السلام هم می‌فرمایند:

«ولو عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم وسمعتم واطعتم ولکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب.»

مرگ، ما را با دنیای تازه ای روبرو می‌کند که همه عوالم آن برای ما شگفت انگیز ورود به این دنیای جدید، تنها با برافتادن پرده ای امکان می‌یابد که به دست مرگ فرو افتد. و نیز می‌فرماید:

«ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بشنوید که: هر که می‌میرد در حقیقت نمرده است، و اگر در ظاهر پوسیده می‌شود در باطن چیزی از ما پوسیده نمی‌شود بلکه پایدار می‌ماند.»

مرگ از همان آغاز حضورش ارزش‌ها را وارونه می‌کند. ما در این دنیا، خلق را می‌بینیم و حق را نمی‌بینیم; با مجاز آشنائیم و از حقیقت بیگانه. و لذا ارزش‌ها و ارزش گذاری‌های ما براساس معیارهای حیات مادی و دانش محدود دنیوی است. با حضور مرگ، عالم غیب نمایان گشته، معیارها و بینشهای دیگری اساس ارزش‌ها و ارزیابی‌های ما قرار می‌گیرند. و لذا، انسان دست پشیمانی می‌گزد و از دلبستگی‌های خود دست می‌شوید و آرزو می‌کند که ای کاش او به دنبال این دنیا نمی‌رفت:

«فهو یعض یده ندامة علی ما اصحر له عند الموت من امره، و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه.»

فلاسفه بزرگ اسلام همچون ابن سینا و سهروردی، تعلق روح را به جسم، مانع توجه او به کمال و نقص روحی خود دانسته، و همین عامل را دلیل غفلت او از لذات روحانی و رنج‌های عقلانی می‌دانند. ابن سینا می‌گوید:

«کمال نفس ناطقه در آن است که از لحاظ وسعت و عمق معرفت، تبدیل به جهان معقولی گردد که دقیقا موازی و مطابق با جهان عینی باشد و به حسن مطلق و خیر و جمال مطلق دست یابد. روح انسان اگر به چنین معرفتی دست یابد از بهجت و لذت وصف ناپذیری بهره مند می‌شود که مقایسه آن با لذایذ حسی، زشت و مسخره خواهد بود. اما این روح مادامی که گرفتار حجاب تن و اسیر جاذبه‌های حیات حیوانی است از این گونه لذت و بهجت باخبر نخواهد شد، چنان که اگر به این کمال هم دست نیابد مادامی که در حجاب تن است احساس رنج نخواهد کرد تا زمانی که مرگ فرا رسد. با فرا رسیدن مرگ حجاب تن کنار رفته، موانع ادراک زایل می‌گردد. در نتیجه روح انسان به کمال یا نقصان خود پی برده، غرق در لذت شده یا گرفتار رنج و عذاب خواهد شد، لذت و رنجی که هرگز با لذایذ و دردهای جهان مادی قابل مقایسه نیستند.»

بیم مرگ

ترس از مرگ، کاملا طبیعی است. چنان که عشق و دلبستگی به زندگی کاملا طبیعی است. از هر چه بترسیم به خاطر آن است که به کمالات زندگی زیان دارد و یا اصل حیات و زندگی ما را تهدید می‌کند. ما از شکست‌ها، بدبختی‌ها، فقر، جهل و بیماری‌ها بیمناکیم برای این که با وجود نواقص و کاستی در زندگی و وسایل و اندام‌های خود، حالت طبیعی زندگی را از دست می‌دهیم.

یعنی اگر چه اصل زندگی را داریم اما بیماری، شکست و ضعف و نقص، فعالیت حیاتی را با مشکل روبرو ساخته، ما را از بهره مندی کامل از ثمرات و لذایذ زندگی محروم می‌سازد.

اما این کاستی‌ها و بیماری‌ها وقتی مخوف و خطرناک جلوه می‌کنند که ما را در معرض مرگ قرار بدهند! برای انسان بیماری، بهتر از مرگ است. برای این که بیماری اصل حیات را قطع نمی‌کند و تا ریشه در آب باشد امید ثمری هست. اما اگر به مرگ بیانجامد چون ریشه زندگی را قطع می‌کند خطرناک تر و ترسناک تر می‌گردد. ترس از مرگ علل و جهات مختلفی دارد که ما با ملاحظه گنجایش مقاله به مواردی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

علل ترس از مرگ

۱- عشق به زندگی

علی علیه السلام می‌فرماید:

«و اعلموا انه لیس من شی ء الا و یکاد صاحبه یشبع منه و یمله الا الحیاة فانه لا یجد فی الموت راحة; توجه کنید که انسان سرانجام همه لذت‌های دنیا سیر می‌شود، جز لذت زندگی; برای این که هیچ کس در مرگ آسایش نمی‌بیند.»

چنان که گفتیم حتی عرفا و اولیای الهی این نکته را قبول دارند که نظام ادراکی یعنی هوش و حواس ما بر محور حیات دنیوی تنظیم شده اند، بنابراین تا از هوش و حواس بهره مندیم، حیات دنیوی و لذایذ آن ارج و منزلت خود را از دست نمی‌دهد.

یک انسان متعادل زندگی را دوست می‌دارد، جهان و زیبائی‌های آن را دوست می‌دارد و آرزو می‌کند که بتواند برای همیشه زنده بماند.

انسان در دشوارترین شرایط هم دل از زندگی برنمی کند و معذور هم هست برای این که عشق به زندگی یک عشق غریزی و نهادی است.

انسان زندگی را حتی در شرایط تلخ و ناگوار هم بر مرگ و تلخی‌های آن ترجیح می‌دهد. صائب تبریزی می‌گوید:

زهری است زهر مرگ که شیرین نمی‌شود

هر چند تلخ می‌گذرد روزگار عمر

۲- دست نیافتن به آرزوها و اهداف

امام علی علیه السلام مرگ را عامل دست نیافتن آدمی به آرزوها و اهداف خویش می‌داند و می‌فرماید:

«فان الموت... مباعد طیاتکم; مرگ میان شما و هدفهایتان فاصله می‌شود.»

بنابر تحقیقات آماری برخی از محققان غرب، بسیاری از افراد مورد سؤال، دلیل خود را برای گریز از مرگ، در این نکته دانسته اند که مرگ مانع تحقق هدف‌ها است. برای عده ای شماره سال‌های عمر مهم نیست، بلکه این مهم است که انسان به کدام هدف دست یافته است؟ به دانشمندی گفتند: تا کی می‌خواهی زنده بمانی؟ گفت: آن قدر که بتوانم نوشتن این دو کتاب را که در دست دارم به پایان برسانم.

به هر حال هر گونه آرزویی ممکن است با حلول مرگ، بر باد رود و لذا انسانی که به سرنوشت و مرگ بیندیشد، دل به فریب آرزوها نمی‌سپارد، چنانکه امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«لو رای العبد الاجل و مصیره، لابغض الامل و غروره; اگر انسان اجل و عواقب آن را می‌دید، با آرزو و فریب آرزوها دشمنی می‌ورزید.»

۳- کیفیت مرگ

یکی دیگر از عوامل ترس از مرگ، نگرانی و ترس از چگونگی مرگ است. این چگونگی گاهی به خود مرگ مربوط است و گاهی به شرایط و موقعیت مرگ.

الف- ترس از چگونگی خود مرگ

چنان که گذشت، هیچ انسانی، مرگ را نیازموده است. بنابراین طبیعی است که انسان نگران چگونگی مرگ و جان دادن باشد. چون نمی‌داند که جان دادن چیست و جدائی جان از جسم چگونه است، مرگ با همه هیبت و سطوتش می‌آید و ما چیزی از آن نمی‌دانیم جز آن که:

«میهمانی است ناخوانده و ناخوشایند! هماوردی شکست ناپذیر که می‌کشد و قصاص نمی‌شود! دامش را همه جا گسترده، با لشکر درد و رنج محاصره مان کرده، از هر سو هدف تیر و نیزه مان قرار می‌دهد. کابوس مرگ، با قدرت تمام، به حریم هستی انسان تجاوز کرده. بی آن که ضربتش خطا کند درهاله ای از ابهام و تیرگی و با لشکری از بیماری‌ها و دردهای جانکاه، و با انبوهی از مشکلات سایه سنگین خود را گسترده، طعم تلخش را می‌چشاند.»

ب- ترس از شرایط و موقعیت مرگ

انسان گاهی علاوه بر خود مرگ، از شرایط خاص مرگ نیز نگران می‌شود، مانند مرگ تصادفی و نابهنگام، مرگ با بی ایمانی، مرگ در بستر نه در میدان جهاد، مرگ پس از بیماری طولانی، کشته شدن به دست دیگران، مرگ در غربت و تنهایی و امثال این‌ها.

امام علی علیه السلام نگران مرگ در بستر استراحت و در مخالفت امر خداست و از این رو می‌گوید:

«ان اکرم الموت القتل. والذی نفس ابن ابیطالب بیده، لالف ضربة بالسیف اهون علی من میتة علی الفراش فی غیر طاعة اللّٰه; همانا گرامی ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. بدان کس که جان پسر ابوطالب در دست اوست، هزار مرتبه ضربت شمشیر خوردن بر من آسانتر است، تا در بستر مردن نه در طاعت خدا.»

۴- حوادث پس از مرگ

یکی دیگر از عوامل نگرانی و ترس و اضطراب مردم نسبت به مرگ، نگرانی از حوادث پس از مرگ است. قسمتی از این حوادث مربوط، به این دنیاست از قبیل: بی سرپرست ماندن کودکان، ازدواج همسران، تقسیم و تصرف اموال، کامیابی دشمنان، فروپاشی تن و... و قسمتی مربوط به آن دنیاست از قبیل: عذاب قبر و مشکلات حساب و کتاب اخروی.

ابن سینا عوامل و اسباب ترس از مرگ را از دیدگاه اشخاص مختلف به شرح زیر مطرح می‌کند:

الف- عده ای از مجهول و مرموز بودن مرگ می‌ترسند.

ب- گروهی از معلوم نبودن سرنوشت انسان پس از متلاشی شدن بدن بیمناکند.

ج- و بعضی‌ها از نابودی مطلق جسم و روح می‌ترسند.

د- و برخی از درد و رنج جان دادن نگرانند.

ه- و جمعی از عذاب بعد از مرگ می‌ترسند.

و- و گروهی از جدایی از مال و جاه و لذایذ و خوشی‌های زندگی بیمناکند.

۵. نگرانی از نقص و کمبود عمل.

انسان‌های با ایمان در هر شرایطی که باشند اعمال خود را ناچیز دیده و از این بابت نگرانند. علی علیه السلام می‌فرماید:

«ینبغی للعاقل ان یعمل للمعاد و یستکثر من الزاد قبل زهوق نفسه و حلول رمسه »

همین افزودن بر زاد و توشه همیشه مورد تاکید انبیا و اولیا بوده است و توشه را هر چه زیادتر هم باشد نسبت به طولانی بودن راه ناچیز شمرده اند.

علی علیه السلام می‌فرمایند:

«آگاه باش که راهی سخت و دراز در پیش داری که توفیق شما در پیمودن این راه در گرو آن است که به شایستگی بکوشی و تا می‌توانی توشه برگیری و بار گناه خود را سبک گردانی که سنگینی آن در این راه دشوار، رنج آور است. پیشاپیش تا می‌توانی به آن سرای توشه بفرست.

مستمندان را یاری رسان تا بدین وسیله توشه ای بر دوش آنان بگذاری که روز قیامت به تو باز گردانند تا می‌توانی انفاق کن و برگ عیشی به گور خویش بفرست. اگر از تو وام خواهند غنیمت بشمار که اگر به وامی دست کسی را بگیری در روزهای سخت آن دنیا، دست تو را بگیرند. بدان که در پیش روی تو گردنه‌های صعب العبور وجود دارد که تا می‌توانی باید سبک بار بوده و توشه راه داشته باشی.»

۷. کثرت گناه

یکی دیگر از عوامل نگرانی مؤمنان از مرگ زیادی گناهان است. حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

«چنان مباش که به خاطر گناهان زیاد خود مرگ را ناخوش داری.»

بنابراین اگر گناهکار نباشی باید همانند مولا از مرگ باک نداشته باشی که تو به سوی آن بروی یا او به سوی تو گام بردارد.

۸. بیم از مرگ بی فضیلت

اگر چه همه اقسام مرگ، مرگ اند; اما به لحاظ فضیلت مرگ با مرگ دیگر تفاوتی دارد از زمین تا آسمان. علی علیه السلام، آرزومند شهادت بود و مرگ در بستر را دوست نمی‌داشت. او در این باره می‌گوید:

«مرگ چنان با سرعت و جدیت در تعقیب ماست که چه ایستادگی کنیم و چه بگریزیم، بر ما دست خواهد یافت. با ارج ترین مرگ‌ها نزد من، کشته شدن با شمشیر (شهادت) است. سوگند به خداوندی که جان فرزند ابوطالب در دست اوست، اگر هزار شمشیر بر سرم بخورد، برایم آسان تر از آن است که در بستر بمیرم و نه در راه فرمان خدا.»

البته برای مردم عادی، مرگ در وطن مالوف، خانه شخصی، در بستر و میان فرزندان و خویشاوندان مطلوب است; اما مرگ در میدان و شهادت در راه خدا چیز دیگری است.

۹. بیم از مرگ پیش از توبه

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«مسوف نفسه بالتوبة من هجوم الاجل علی اعظم الخطر»

از آنجا که انسان مدام در معرض خطا و گناه است، خدای مهربان براساس همین طبیعت غیر معصوم انسان، برای جبران وی، همیشه توبه و عذر او را پذیرفته، بر گناهانش قلم عفو می‌کشد.

علی علیه السلام می‌فرماید:

«حاصل توبه، جبران گستاخی‌های نفس است.»

اما انسان به اقتضای هوا و هوس، از این فرصت هم، غالبا بد بهره برداری می‌کند. بدین سان که او باز بودن در توبه را دست آویز ادامه اعمال خلاف خود قرار داده، به امید توبه، در ارتکاب گناه گستاخ و بی پروا می‌گردد. اما در عمل، گناه نقد شده و توبه نسیه می‌گردد. علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«اگر پای لذت و شهوتی در میان باشد، به گناه شتافته و در توبه درنگ می‌ورزند.»

چنین انسانهایی غالبا هم قصد توبه دارند، اما به پیروی از هوس آن را به تاخیر می‌اندازند.

گاه به توبه موفق می‌شوند و گاهی هم به وسیله مرگ غافلگیر شده، پیش از آن که توفیق توبه و جبران نواقص خود را داشته باشند، از دنیا می‌روند.

در اینجا نکته حساسی هست که نباید از آن غفلت کرد و آن اینکه مرگ نقطه پایان خطوط دفتر شخصیت انسان است. علی علیه السلام پس از بحثی در اقسام ایمان و تقسیم ایمان بر دو قسم پایدار و ناپایدار، می‌فرماید که:

«اگر از کسی بدتان آمد و خواستید که او را از دایره دلبستگی‌های ایمانی خود بیرون کنید، تا فرا رسیدن مرگش درنگ کنید! و چون بر حالتی که بود بمیرد دیگر وقت آن است که بیزاری جوئید.»

۱۰. ترس از مرگ در کفر و گمراهی

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

«اتقو اللّٰه حق تقاته ولاتموتن الا وانتم مسلمون.» آل عمران/۱۰۳

علی علیه السلام در خطبه ای پس از بحث ظریف و دقیقی درباره توحید و تقوا و پس از یک ارزیابی مفصل از دنیا و آخرت، سرانجام سخنش را با این آیه پایان می‌بخشد که:

«از خدا چنانکه شایسته است، پروا کنید و بکوشید که جز بر مسلمانی نمیرید.»

بدون تردید از همه بدتر مرگ در حال کفر و گمراهی است. علی علیه السلام با بیانی لبریز از احساس درد از مردمی که به چنین سرنوشتی گرفتارند می‌نالد.

او درباره مردم دوران جاهلیت می‌گوید که:

«هیچ حریمی را حرمت نمی‌نهادند فرزانگان را در میانشان ارج و منزلتی نبود. به دور از نظام دینی زندگی کرده و در حال کفر جان می‌سپردند.»

شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«و اللّٰه لابن ابیطالب انس بالموت من الطفل بثدی امه; به خدا سوگند، پسر ابوطالب از مرگ بی پژمان است. بیش از آنچه کودک پستان مادر را خواهان است.»

۱- چرا شوق؟

حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم

خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم

چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس

که در سراچه ترکیب تخته بند تنم

اگر مرگ محمل انتقال از دنیای متغیر و فانی به جهان ثابت و باقی است، پس چرا بی صبرانه در انتظارش نباشیم.

ما این دنیا را وقتی دوست می‌داشتیم که از دنیای برتر و بهتری خبر نداشتیم. اکنون می‌دانیم که:

«این دنیا برقش بی فروغ و اساسش بر دروغ است. و اموالش در معرض غارت و تاراج است. چونان عشوه گر هرزه ای است که به کس وفا نمی‌کند و همچون مرکب سرکش از کسی فرمان نمی‌برد.

دروغگویی خیانتکار، ناسپاسی حق نشناس و دشمنی حیله گر است. حالاتش ناپایدار، عزتش ذلت، جدش بازی و سرافرازیش سرافکندگی است. سرای جنگ و غارت، تبهکاری و نابودی و ناخوشی و ناآرامی است. وصله‌هایش به هجران پیوسته، راه‌هایش حیرت زا، پناهگاه‌هایش ناپیدا و سرانجام امیدهایش نومیدی است.»

اما در آن سوی این جهان، جهانی است، ازلی و ابدی، که اگر انسان با آگاهی و آمادگی وارد آن جهان شود، به قول حضرت:

«آنجا را اسرای پایدار و محل امن و آسایش خواهد یافت. جایگاه پاکان و نیکان و اولیای برگزیده ای که قرآن کریم آنجا را ستوده و ساکنان آن را برگزیده و بزرگ داشته و انسان را به آنجا فرا خوانده و راهنمایی کرده است.»

علی علیه السلام در وصف بهشت می‌گوید:

«اگر خیالی از بهشت را چنانکه وصف شده تصور کنی از هر چه در دنیاست دلسرد می‌شوی اگر چه همه زیبا و پر جاذبه باشند و بر سر آرزوها و امیال نفسانی خود نسبت به لذت‌ها و مناظر زیبای جهان پا می‌گذاری. اگر درباره درختان بهشتی اندیشه کنی که چگونه شاخه‌های آن‌ها با وزش نسیم می‌رقصند و ریشه‌هاشان در توده‌های مشک پنهانند بر کنار رودهای زلال و خوشه‌هایی از گوهرهای آبدار و میوه‌های گوناگونی که از هر طرف جلوه می‌کنند غرق حیرت می‌شوی. شاخه‌های پر میوه بدون زحمت در دسترس تو قرار می‌گیرند تا هر چه خواهی بر چینی. مهمانداران بهشت و خدمتگزاران آن لحظه ای از آن کاخ‌ها و ساکنانشان غفلت نکرده و مدام با طعامهای لذیذ و شراب‌های گوارا پذیرایی می‌کنند.

ساکنان آن دیار مورد تکریم خداوند بوده از هر گونه، دگرگونی و انتقال در امانند. اگر تو دل را به آن مناظر زیبا متوجه کنی از دل و جان در اشتیاق آن سامان خواهی بود. و چون مرگ و قبر در و دروازه آن دیارند، آرزو خواهی کرد که از همین جا تو را بردارند و به گور سپارند.»

در اینجا نکته ای را یادآور می‌شوم که مرگ برای افراد غیر مؤمن نیز باید ارزش خود را داشته باشد. ارزش مرگ برای افراد غیر مؤمن و برای کسانی که بقای روح و دنیای پس از مرگ را قبول ندارند از چند جهت می‌تواند مورد توجه قرار گیرد:

«یکی این که همین مرگ، آنان را از ادامه زندگی حیوانی و افزودن بر گناه و تبهکاری خویش باز می‌دارد. خداوند کریم می‌فرماید: «کافران چنین نپندارند که فرصت زندگی به سود آنان است، نه! بلکه ما به آنان فرصت می‌دهیم تا بر بار گناه خود بیفزایند و به عذاب سخت و سنگینی گرفتار آیند.» آل عمران/۱۷۸

علی علیه السلام می‌فرماید:

«ان فی الموت لراحة لمن کان عبد شهوته واسیر اهویته، لانه کلما طالت حیاته کثرت سیئاته و عظمت علی نفسه جنایاته.»

۲. توصیف شوق مرگ

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«و ان احب ما انا لاق الی الموت; محبوب ترین چیزی که در انتظارش هستم مرگ است.»

یکی پرسید از سقراط کز مردن چه خواندستی

بگفت ای بی خبر مرگ از چه نامی زندگانی را

اگر زین خاکدان پست روزی بر پری بینی

که گردون‌ها و گیتی‌هاست ملک آن جهانی را اگر مرگ را چنان دریابیم که علی علیه السلام دریافته بود; باید در عین نگرانی از کم توشه گی و در عین تلاش برای تدارک ذخیره آخرت، بی صبرانه در انتظار مرگ مطلوبی باشیم که ما را از تنگنای جهان خاکی به بیکران ساحت غیب انتقال دهد. علی علیه السلام می‌فرماید:

«به پیشواز مرگ بشتابید! مرگی که اگر فرار بکنید شما را در می‌یابد، و گر بر جای خودمانید باز هم به سراغتان می‌آید. و اگر فراموشش کنید، او شما را از یاد نمی‌برد.»

بنابراین دلبستگی انسان به زندگی دنیوی، براساس میزان مرگ اندیشی وی تنظیم می‌گردد. اگر دنیا زده بود که به مرگ نمی‌اندیشد. بی تردید رویاروی چنین کسی با مرگ بسیار نامطلوب خواهد بود. برای این که چنین شخصی برای حیات اخروی آمادگی نداشته و ذخیره لازم را نیندوخته است. علی علیه السلام در نامه ای به حارث همدانی می‌فرمایند:

«سخت بپرهیز از این که وقتی مرگ به سراغ تو آید که در جستجوی دنیا از خدا گریخته باشی.»

چنانکه شوق مرگ، از محبت دنیا در دل انسان می‌کاهد:

«هر که مرگ را در برابر خود مجسم کند، به امور دنیوی زیاد توجه نمی‌کند.»

اشتیاق انسان به مرگ یک حالت بسیار شگفت انگیز و اعجاز گونه است برای این که هر انسانی چنان که گذشت به زندگی علاقمند است و اگر کسی سودای مرگ در سر بپروراند حتما به مقامی رسیده که دیگران نرسیده اند و چیزهایی دریافته که دیگران در نیافته اند. در قرآن کریم آرزوی مرگ نشان عشق انسان به خدا است.

خدای سبحان در خطابی به قوم یهود می‌فرماید:

«بگو ای یهودیان اگر از میان مردم تنها خود را دوستان خدا می‌دانید، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گوئید.» جمعه/۶

علی علیه السلام به حارث همدانی می‌فرمایند: «مرگ را جز با شرایط مطمئن آرزو مکن و خود در موردی چنین می‌فرمایند:

«من با بصیرتی از درون و یقینی که خدایم بخشیده است در گمراهی آنان و راه راستی که برگزیده ام آگاهم. مشتاق دیدار پروردگار و امیدوار پاداش نیک او هستم.»

انسان وقتی واقعا مشتاق مرگ می‌گردد که به یقین دریابد که او گر چه در این جهان خاکی پدید آمده است; اما از این جهان نبوده و به جهان دیگری تعلق دارد.

و چنین کسی در حقیقت به قول مولا علی علیه السلام:

«پیش از آن که بدن از این جهان خاکی جدا شده باشد، به جان و دل از این خاکدان پرواز کرده است.»

حقیقت زندگی از منظر مرگ

در این قسمت، مرگ را با نگاه آسمانی و عمیق مولا علی علیه السلام می‌نگریم. نگاهی که حقیقت را ناب و روشن می‌بیند.

زندگی هم آغوش مرگ

علی علیه السلام، مرگ را از زندگی جدا نمی‌داند. آن که مرگ را نشناسد در حقیقت زندگی را نمی‌شناسد. و کسی که زندگی را بشناسد، مرگ را نیز در حد توان شناخته است.

حیات دنیوی و هستی زمانی- مکانی این جهان خاکی، نهاد و درونمایه اش دو چیز است و بس: آمدن و رفتن، هستی و نیستی، کون و فساد، تجدد و تصرم. این نکته را فرزانگان تاریخ همیشه مورد تاکید قرار داده اند. هراکلیتوس در قرن پیش از میلاد می‌گفت: در یک رودخانه بیش از یک بار نمی‌توان وارد شد.

این حقیقت را اهل کلام با تعبیر تجدد امثال و عرفای اسلام براساس عدم امکان تکرار در تجلی الهی، و صدر المتالهین براساس حرکت جوهری مطرح کرده اند. بنابراین مرگ نیز همانند زندگی، برای این جهان خاکی به منزله عنصر ترکیبی و درون مایه است.

علی علیه السلام در جای جای نهج البلاغه ما را به این حقیقت آشکار توجه می‌دهد که نمونه ای از آن‌ها را در اینجا می‌آوریم:

«و احذركم الدنيا فانها منزل قلعة، و ليست بدار نجعة. قد تزينت بغرورها، و غرت بزينتها، دارهاهانت علی ربها، فخلط حلالها بحرامها، و خيرها بشرها، و حياتها بموتها، و حلوها بمرها.»

در این بیان رسا، مولای متقیان ما را با حقیقت دنیا آشنا می‌سازد تا دل در آن نبندیم. برای این که منزلگاه سفر است، نه سرای اقامت. جلوه اش بر غفلت استوار است و جمالش بر فریب. بساطی است که نزد خدا ارج و منزلت ندارد زیرا که حلال آن با حرام آمیخته و خیرش همراه شر بوده و زندگیش با مرگ هم آغوش است تلخ و شیرینش جدا از هم نیستند.

علی علیه السلام در جایی دیگر می‌فرماید: «سروش غیب پیوسته آواز می‌دهد که: سرانجام زایش مرگ، و پایان گردآوری فروپاشی و نهایت آبادانی ویرانی است.»

و چه بیانی زیباتر و رساتر از این: جهان خاکی چنان است که هستی آن، بر نیستی استوار است. نسلی می‌رود که نسلی دیگر به جای آن می‌آید. این عروس هزار داماد، شوهری را می‌کشد و شوهری دیگر اختیار می‌کند. علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«ای مردم در حقیقت شما در این دنیا آماج تیرهای مرگید. هر جرعه این جهان خاکی، گلو گیر و هر لقمه اش پر از خرده استخوان است. در این جهان خاکی تا نعمتی از کف ندهید به نعمتی نمی‌رسید. از عمر شما، هر روز نو که ببینید بر ویرانی روز دیگر استوار است. هر برگ تازه و هر رویش تازه به دنبال خزان برگ دیگر و درو شدن گیاهان دیگر است. ریشه‌هایی در گذشته اند که ما شاخه‌های آنان هستیم. و چگونه ممکن است که ریشه‌ها بروند و شاخه‌ها برقرار مانند.»

علی علیه السلام پس از بیان مؤکدی درباره جدی گرفتن مرگ و نادیده گرفتن عوامل عبرت آموزی، در رابطه زندگی دنیا با حیات اخروی می‌فرمایند:

«در زندگی دنیوی، پیشتاز پرهیزگاران باشید و رفتار خود را هماهنگ با زندگی بهشتی خود سامان بخشید. زیرا که دنیا سرای همیشگی شما نیست. گذر گاهی که بتوانید از آن زاد و توشه برگیرید. پس با تلاش پیگیر، اسب سفر را زین کرده نگهدارید.»

نقش مرگ در زندگی متعالی انسان

امام علی علیه السلام در بخشی از وصایای خویش به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسند:

«مبادا فریفته شوی که بینی دنیاداران به دنیا دل می‌نهند، و بر سر دنیا بر یکدیگر می‌جهند.»

چنانکه گذشت، حیات دنیوی ما یک واقعیت است و وابستگی انسان را به این حیات دنیوی نمی‌توان نادیده گرفت و تحقیر کرد. و نیز باید، حیات اخروی را هدف اصلی قرار داده، همه زندگی دنیوی را براساس تدارک سعادت اخروی، تنظیم کرد. بنابراین، زندگی مشروع و مطابق عقل و منطق آن است که در عین جدی گرفتن حیات زودگذر دنیوی بتواند برای حیات ابدی اخروی هم برنامه ریزی کند. مشکل اصلی انسان برای دست یافتن به حیات متعالی جاذبه حیات دنیوی است. جاذبه‌های حیات دنیوی امکان دارد که هر انسانی را چنان به خود مشغول کند که اصلا به یاد آخرت و زندگی دیگر نیفتد.

همه این جاذبه‌ها در نقش آرزوهای انسان جلوه گر می‌شود. بنابراین برای روشن شدن موضوع باید نخست درباره آرزوهای انسان بحث کرده سپس نقش مرگ را در روی کرد انسان به حیات معنوی توضیح دهیم:

۱- انسان و آرزوها

امام علی علیه السلام درباره تاثیر آرزوهای نفسانی و دور و دراز بر زندگی انسان می‌فرمایند: بدانید که آرزوهای نفسانی، عقل را به غفلت وادارد و یاد خدا را به فراموشی سپارد. پس آرزوی نفسانی را تکذیب کنید که فریب است و صاحبش فریفته شده.

آرزوها اگر به موقع مهار نشوند انسان را به حیوان و حیات انسانی را به زندگی جانوری تبدیل می‌کند و این همان ضعیت خطرناکی است که نهایت سقوط انسان را نشان می‌دهد. و او را زندانی این حیات حیوانی می‌سازد که از آن به اخلاد تعبیر می‌کنند. علی علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین در یکی از روستاهای بین شام و عراق به نام «حاضرین » نامه مفصلی به فرزندش امام حسن نوشته است. به نظر می‌رسد که این نامه یک درد دل است از نوع همان درد دل‌ها که با چاه داشت! برای این که فضای نبرد صفین در طوفانی از آز و آرزومندی دنیوی انسان غرق بود. علی علیه السلام عملا فریب خوردن و غفلت انسان‌ها را با چشم خود می‌دید. او می‌دید که چگونه معاویه، عمر و عاص و صدها صحابی، به چیزی جز دنیا و لذایذ دنیوی نمی‌اندیشند و جز رؤیاها و آرزوهای جاه و مال، چیزی نمی‌فهمند. مرز نهایی دانش و اندیشه شان جز حیات حیوانی نبوده و هدف نهائی تلاش و کوششان جز جاه و مال نیست.

از این جهت این خطبه، در عین حال که یک درد دل است، هشدار هم هست. با تعبیرات بسیار تند و صریح که نشان دهنده نگرانی‌های آن حضرت اند. اینک بیان مولا:

«مبادا که دنیا زدگی مردم و سگ ستیزی آنان بر سر جاه و مال دنیا تو را بفریبد... این دنیا زدگان همانند سگ‌های‌هارند که به جان یکدیگر افتاده اند. نیرومندشان ناتوان را می‌خورد و بزرگشان بر کوچکشان رحم نمی‌کند.»

علی علیه السلام نحوه نگرش انسان به دنیا را معیار آگاهی و بینائی او می‌داند.

«و انما الدنیا منتهی بصر الاعمی، لا یبصر مما و راءها شیئا، و البصیر ینفذها بصره، و یعلم ان الدار وراءها. فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص. و البصیر منها متزود، و الاعمی لها متزود؛ دنیا، آخرین نقطه دید کوردلان است که در آن سوی دنیا چیزی نمی‌بینند. اما صاحبان بصیرت نور بینائی شان، ساحت دنیا را درنوردیده، سرای جاویدان را در آن سوی دنیا می‌بیند. به همین دلیل است که انسان آگاه به دنیا دل نمی‌دهد؛ در حالی که همین دنیا برترین منظور و مقصود کور دلان است. اهل بصیرت از دنیا توشه می‌گیرند؛ در حالی که اهل غفلت، همه چیز را وسیله به دست آوردن دنیا قرار می‌دهند. و چون مدتی بدین سان بگذرد، یاد آخرت کلا فراموش شده، جز آرزوها و اهداف دنیوی، چیزی مورد توجه انسان قرار نمی‌گیرد.»

علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«مرگ را کلا از یاد برده و دل به آرزوهای فریبنده سپرده اید! به دنیا بیش از آخرت دل داده در عشق زندگی گذران حیات جاودان را به دست فراموشی سپرده اید! شما که به ظاهر زیر پرچم دین خدا گرد آمده اید، دلیل پراکندگی تان، جز پلیدی درون و بداندیشی نیست. به یاری هم نمی‌شتابید، خیر خواه یکدیگر نیستید، چیزی به همدیگر نمی‌بخشید و همدیگر را دوست نمی‌دارید از سود اندک دنیائی شادمان گشته و از زیان بسیار اخروی غمگین نمی‌شوید. و چون از دنیای شما چیزی کم گردد، چنان بی قرار و پریشان می‌شوید که آثار آن بر چهره تان آشکار می‌گردد. گویی که همیشه در این جهان ماندگارید و امکانات آن مدام در اختیار شما خواهد بود!... در غفلت از حیات اخروی همدل و در دنیا زدگی همداستانید.»

۲- نقش مرگ در رویکرد انسان به حیات معنوی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

«به یقین بدان که تو هرگز به آرزویت دست نخواهی یافت، و از اجل روی نتوانی برتافت، و به راه کسی هستی که پیش از تو می‌شتافت.»

دل دادن انسان به دنیا یک امر کاملا عادی است. این دلدادگی، باعث می‌شود که انسان به کلی از حیات اخروی خود، غفلت ورزد. دنیا را اصیل، ارجمند و جاودانه پنداشته، جز همین زندگی دنیوی به چیزی نیندیشد.

از دیدگاه مولای متقیان علی علیه السلام نیز، مرگ اندیشی انسان را از اسارت حیات دنیوی و فریب لذایذ مادی نجات می‌بخشد. در همین عبارت کوتاهی که از آن حضرت در آغاز این مساله نقل کردیم، همین نکته مطرح شده است.

ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌نویسند:

- به آرزوی خود نخواهی رسید. لحظه ای بعد از فرارسیدن اجل، زنده نخواهی ماند. سرنوشت تو، جدا از سرگذشت پیشینیان نیست.

اساس زندگی دنیا و شیرینی آن دل دادن به آرزوهاست. همه انسان‌ها با امیدها و آرزوهایشان دلخوشند. اگر برای فردا، ماه و سال و سال‌های آینده، آرزویی نداشته باشیم، شوق و علاقه به آینده را از دست می‌دهیم. این همه برای روزها، ماه‌ها و سال‌های آینده، دل بسته و برای رسیدن به آن‌ها لحظه شماری می‌کنیم، به خاطر آن است که آن روزها و ماه‌ها و سال‌ها، بستر کامیابی‌ها و به آرزو رسیدن‌های ما هستند.

زان شبی که وعده کردی روز وصل

روز و شب را می‌شمارم، روز و شب

اگر این وعده‌ها و آرزوهای وصال و امید نباشند، ما روز و شب به شمارش لحظه‌ها نمی‌پردازیم.

بنابراین اساس حیات دنیوی همین آرزوهاست. اما علی علیه السلام به فرزندش یادآور می‌شود که:

- «به آرزویت نمی‌رسی » !

این هشدار یعنی چه؟ اگر آرزوها دست یافتنی نباشند که انسان به آن‌ها دل نمی‌دهد. و این همه آرزوی گوناگون خودمان و دیگران که به آن‌ها دست می‌یابیم پس معنی این هشدار چیست که انسان به آرزویش نخواهد رسید. برای روشن شدن مطلب باید توجه داشت که چنانکه گفتیم، اساس زندگی و دلخوشی‌هایش، همین آرزوهایند. و انسان همیشه دو نوع آرزو دارد. آرزوهای کوتاه مدت و دراز مدت. و معمولا آن قسمت از آرزوهای کوتاه مدت و یا دراز مدت که انسان به آن‌ها می‌رسد جنبه هدف بودن و شور آفرینی خود را از دست می‌دهد. و غالبا انسان به هر آرزویی که می‌رسد شور و اشتیاقش را نسبت به آن از دست می‌دهد و موضوع برایش یک امر عادی می‌گردد و از آن مهم تر این که همین آرزوی برآورده شده خود منشا ده‌ها آرزوی دیگر واقع می‌شود. مثلا اگر جوانی به آرزوی خود، در مورد ازدواج برسد، دیگر این ازدواج برای او عادی شده و در عین حال زمینه آرزوهای متعدد دیگر را فراهم می‌آورد; از قبیل آرزوی داشتن فرزند، خانه دلخواه، امکانات مناسب، شغل آبرومند، موقعیت اجتماعی و...

و نکته دوم همان است که علی علیه السلام به دنبال همین مطلب مطرح کرده و به فرزندشان می‌نویسند:

«لحظه ای پس از فرا رسیدن اجل زنده نخواهی ماند.»

علی و درس مرگ اندیشی

علی علیه السلام مرگ را حقیقتی می‌داند که هیچ گونه شوخی و بازی را برنمی تابد، با صدای بلند فرا می‌خواند و به سرعت ما را پیش می‌راند. در این مساله جای تردید نیست. آنچه می‌خواهیم تا حدودی توضیح دهیم، ارتباط مرگ و زندگی است.

این موضوع بسیار مهم یعنی زندگی در ارتباط با مرگ را بر پایه تعالیم فوق بشری مولا علی علیه السلام، ضمن چند فصل آتی به بحث می‌گذاریم:

رابطه مرگ اندیشی و عشق به زندگی

۱- زندگی زیباست

چنانکه گذشت، زندگی برای همه جانداران و بخصوص برای انسان زیبا و دوست داشتنی است. و ارج و منزلت زهد و پرهیز هم از همین جاست. یعنی اگر زندگی جاذبه نداشت و لذایذ آن مورد عشق و علاقه انسان نبود، تکلیف به زهد و پرهیز از آن لذایذ معنی و منزلتی نداشت. کسی را به نخوردن سم و کثافت تکلیف نمی‌کنند و پرهیز انسان هم از سموم و مواد تلخ و ناگوار، یک امر طبیعی است. و هیچ کس نمی‌تواند به این امر افتخار کند و انتظار پاداش و تحسین داشته باشد.

بنابراین زندگی و لذایذ آن برای همه، زیبا و جاذبه دارند. ارج و منزلت تقوا و پرهیز هم در همین است که انسانی پا بر سر تمایلات و شهواتش می‌گذارد.

در مورد انفاق پیاپی مولا علی علیه السلام به مسکین و یتیم و اسیر، برای نشان دادن اهمیت این کار، قید بسیار لطیفی در آیه مربوطه آمده است که: «ویطعمون الطعام علی حبه » انسان/۸ غذای خود را «با این که به آن علاقه داشتند» می‌بخشند. بدیهی است که بخشیدن غذای اضافی و چیزی که آدم دلش نمی‌خواهد چندان اهمیتی ندارد، این اهمیت دارد که کسی با سه شبانه روز گرسنگی و با تمام میلش به طعام آن را به دیگران ببخشد

بنابراین دل دادن انسان به زندگی کاملا طبیعی است چنانکه افراط در این دلدادگی که ما آن را دنیازدگی می‌نامیم کاملا طبیعی است. بعثت انبیا و تلاش اولیا بیشتر متوجه همین هدف است که انسان را از افراط در عشق به دنیا باز دارد. و اصولا آزمایشی بودن زندگی دنیا از همین جاست، یعنی این زندگی در حال عادی فریبنده و جذاب است و انسان‌ها را از توجه به دنیای دیگر باز می‌دارد و لذا درگیری انسان با این زندگی جنبه آزمایش دارد یعنی هرکه بتواند خود را از گرفتار شدن به دنیا نجات دهد شایسته پاداش بزرگی است یعنی حیات جاودان

۲- مرگ اندیشی تنها عامل رهائی از ابتذال

مولا علی علیه السلام این نکته ظریف یعنی ابتذال و روزمرگی انسان را در نامه ای به عبدالله بن عباس، چنین توضیح می‌دهند:

«آدمی گاهی از دست یافتن به چیزی شادمان می‌گردد که هرگز از دستش نمی‌رفت! و از چیزی اندوهگین می‌گردد که هیچ گاه اتفاق نخواهد افتاد!»

چه قدر از جریان عادی روزگار دلخوش شده ایم! مانند آمدن بهار و گذشتن پائیز و آب شدن برف و تولد فرزند و پا گرفتن و زبان باز کردن او، به ثمر نشستن باغچه مان و امثال این‌ها! و چقدر نگران حوادثی بوده ایم که هرگز اتفاق نیفتاده اند، اینها همه نشان دنیا زدگی انسان و روزمرگی و ابتذال زندگی اویند.

علی علیه السلام برای پیشگیری از این گونه دنیازدگی و روزمرگی، عبدالله بن عباس را چنین راهنمایی می‌فرمایند:

«در هدف‌هایی که داری برترین هدف این نباشد که به لذتی دست یابی یا انتقامی بگیری بلکه تلاش کن تا باطلی را از میان برده حقی را زنده کنی. به آن دلخوش باش که چیزی برای آن دنیا ذخیره کرده ای و از این اندوهگین باش که چیزی در این دنیا بر جا می‌گذاری. همت خود را متوجه دنیای پس از مرگ بگردان... ابن عباس اگر از آخرت چیزی به دست آوردی جا دارد که دلخوش باشی و اگر به زیان اخروی دچار شدی جا دارد که اندوهگین شوی اما آن چه از دنیا به دست بیاوری دلخوشت نکند. و اگر چیزی از دنیای تو کم شود بی تابی نکنی. هم و همت خویش را صرف دنیای پس از مرگ کنی.»

ابن عباس می‌گوید بعد از سخنان پیامبر خدا صلی اللّٰه علیه و آله وسلم از هیچ سخنی به اندازه این راهنمایی مولا علیه السلام سود نبردم.

۳- مرگ پایان زندگی نیست

انسان با مرگ اندیشی به حیات جاودانه پس از مرگ پی می‌برد و می‌داند که حیات با اوصاف و شرایط خوشبختی و بدبختی پس از مرگ نیز ادامه دارد. نه تنها زندگی پس از مرگ همراه با خوشبختی یا بدبختی ادامه می‌یابد بلکه جاودانه هم می‌باشد و لذا باید بیشتر از حیات دنیوی مورد توجه قرار گیرد.

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«آنگاه که فرمان خداوند به ایجاد دگر باره جهان بپیوندد آسمان را به حرکت در آورده و می‌شکافد و زمین را چنان می‌لرزاند که کوهها از جا کنده شده به یکدیگر خورده از هیبت و سطوت خداوند فرو می‌پاشند.

و خداوند انسان‌ها را از دل خاک بیرون کشیده پس از آن همه پوسیدگی و پراکندگی، تر و تازه در یک جا فراهم آورد. سپس به حسابشان رسیدگی کرده و اعمال و رفتار آشکار و نهانشان را بررسی می‌کند و سرانجام آنان را به دو گروه تقسیم می‌کند:

- گروهی که آنان را در ناز و نعمت قرار می‌دهد.

- گروه دیگری که آنان را کیفر داده و به جزای اعمالشان می‌رساند.

اما نیکوکاران را در جوار رحمت خود جای داده و در بهشت برین جاودانه شان می‌سازد. سرایی که ساکنان آن با کوچ بیگانه اند و از هر گونه آفت و گرفتاری و بیم و ترس، بیماری و خطر و سفر و دردسر در امانند.

و اما گنهکاران در بدترین جایگاه قرار گرفته با غل و زنجیر گردنشان، سر به پا چسبیده، با جامه‌های آتشین در بر، درون آتشی سوزان و شعله‌های هراس انگیز. جایگاهی که هرگز راه رهایی ندارد و زنجیر از اسیران آن با هیچ تاوانی برداشته نمی‌شود. نه آن خانه را خرابی در پیش است و نه ساکنان آن را اجلی پایان بخش زندگی.»

۴- امکان مرگ اندیشی

امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

آیا نشانه‌ها که از گذشتگان به جای مانده، شما را از دوستی دنیا باز نمی‌دارد؟ و اگر خردمندید مرگ پدرانتان که در گذشته اند، جای بینایی و پندگرفتن ندارد.

انسان با نظام ادراکی خود به گونه ای است که می‌تواند آسان به مرگ اندیشی برسد. برای رهایی از دنیازدگی و صعود از سطح زندگی جانوری امکانات گوناگونی در اختیار انسان هست. از جمله:

الف- تجربه شخصی

علی علیه السلام می‌فرماید:

«مگر شما در جای گذشتگان به سر نمی‌برید، گذشتگانی که عمرشان بیشتر، آثارشان پایدارتر، آرزوهایشان درازتر، افرادشان بیشتر و لشکرشان انبوه تر بود. دنیا را تا حد پرستش دوست می‌داشتند. بر می‌گزیدند. اما رخت بربستند و رفتند. بی توشه ای و مرکبی. شنیدند که دنیا، سپر بلای آنان شده باشد یا به گونه ای یاریشان دهد و مهربانیشان کند نه هرگز! بلکه سرانجام دنیا آنان را بر زمین زده پوست و گوشتشان را درید. با حوادث سخت و مصیبت‌های گران پست و خوارشان گردانید. دنیا با آن مهربانان به ستیزه برخاست هر چه آنان عشق و ایثار ورزید، جز بی وفایی و کینه ندیدند، همه از دنیا رفتند در حالی که جز گرسنگی توشه ای نداشتند و جز سختی پیش رویشان نبود. سراپا تاریکی و پشیمانی.»

ب- هشدار انبیاء و اولیاء علیه السلام

امام علی علیه السلام بر عوامل آگاهی و هوشیاری انسان نسبت به دنیا و آخرت تاکید کرده و می‌فرمایند:

«اگر چشم بینا داشته باشید، حقیقت پیش چشم شماست و اگر گوش شنوا داشته باشید، از هر سو ندای هدایت بلند است، اگر طالب هدایتید، از هر طرف عوامل هدایت در کارند.

سخن بی پرده می‌گویم که عوامل عبرت و آگاهی از هر سو، بی پرده با شما سخن می‌گویند. شما را از ناشایستگی و فساد باز می‌دارند. و بدانید که پیام الهی را پس از فرشتگان، جز از زبان انسان نخواهید شنید!»

و اینک موضع انبیاء و اولیا در قبال دنیا و آخرت; و چه سرمشقی بهتر و روشن تر از اینها! علی علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«راه و رسم پیامبر اسلام بهترین الگو و سرمشق شماست، ببین چگونه آن حضرت از دنیا کناره گرفت و بدی‌ها و زشتی‌ها ی آن را شناخت. سفره دنیا را از بزم او برچیده در بزم دیگران گستردند. از پستان دنیا شیر نخورد و با زیورهای آن خود را نیاراست.

و اگر خواستید در مرحله دوم موسی کلیم اللّٰه را در نظر بگیرید. آن جا که می‌گفت:

«پروردگارا هر خیری به من برسانی نیازمندم.» قصص/۲۴ به خدا سوگند خواسته موسی در آن لحظه جز یک تکه نان نبود تا بخورد. زیرا که او از سبزه‌های زمین تغذیه می‌کرد تا آن جا که بر اثر لاغری سبزی گیاه از پوست شکمش پیدا بود.

و اگر می‌خواهید سومین نفر حضرت داوود را در نظر بگیرید; صاحب مزامیر و آواز خوان بهشتیان کسی که از لیف خرما زنبیل می‌بافت و به اطرافیانش می‌گفت، کدامتان این را می‌فروشد تا از بهای آن نان جوی تهیه کنیم.

و اگر می‌خواهید از عیسی بن مریم بگویم که سر بر سنگ می‌نهاد و پوشش پشمین داشت و نان خشک می‌خورد.

نان خورشش گرسنگی بود و چراغش ماه و پناهگاهش در زمستان شرق و غرب زمین، میوه و گل او علف چهار پایان بود، نه دل به همسری داده بود و نه اندیشه فرزندی داشت، ثروتی نداشت که سرگرمش کند و آز و طمعی نداشت تا به ذلت بیفتد پاهایش سواری او و دو دستش خدمتکارانش بودند.

باز هم راه و رسم زندگی پیامبر اسلام را بنگرید که بهترین سرمشق است و محبوب ترین بنده خدا کسی است که به راهی رود که پیامبر رفته است.

پیامبر اسلام همیشه از دنیا به ناگواری بهره برده و گوشه چشمی به دنبال آن نداشت لاغرترین پهلو و گرسنه ترین شکم را داشت... بر خاک غذا می‌خورد، چون بر دکان می‌نشست، پای افزار خود را خود وصله می‌زد و جامه اش را با دست خود می‌دوخت، بر الاغ برهنه سوار می‌شد.

از این جا می‌توان فهمید که نباید به دنیا دل داد... و گرنه خطر بدبختی در پیش است. چون محمد راهنمای دنیای دیگر و مژده رسان بهشت و ترساننده از دوزخ بود. وه چه بزرگ است این کرم و احسان خداوند که چنین راهنمایی فرا راه ما قرار داده است. پیشتازی که باید از او پیروی کرد و پیشوایی که باید راه او را برگزید.

به خدا سوگند من خود این پیراهن پشمین را آن قدر وصله زدم که از پینه کننده آن شرمسارم. یکی به من گفت آن را دور نمی‌اندازی؟ گفتم: دست بردار! صبحگاهان کسانی سرافرازند که شب را راه رفته باشند.»

بدین سان، این بزرگواران با گفتار و کردارشان به ما هشدار می‌دهند که گرفتار دنیا نشده و به مرگ و دنیای پس از مرگ بیندیشیم.

ج- بصیرت باطن

امام علی علیه السلام، در تحلیل انحراف بنی امیه می‌فرمایند که:

«بنی امیه با نور حکمت درون خود را روشن نساختند و برای دست یافتن به روشنائی‌های معرفت، نکوشیدند، بلکه زندگی را همچون چهارپایان به سر برده و مانند صخره‌های سخت، از تعلیم و تربیت بهره نبردند.»

پس برای آن که چنین نپندارند که غفلت در این دنیا یک امر عادی است و اندیشیدن به جهان دیگر و دست یافتن به حکمت و معرفت دشوار و غیر ممکن است می‌فرمایند:

«رازهای پنهان بر اهل بصیرت چهره می‌گشاید و راه حق حتی برای گمراهان نیز روشن است. جهان پس از مرگ بی پرده رو در روی انسان است و همه نشانه‌های خود را برای هوشیاران و جویندگان حق آشکار نموده است.»

ابن سینا می‌گوید:

«عارفان و اهل معنی در همین دنیا و در پوشش‌های جسمانی خویش چنانند که گویی جان از تنشان جدا شده و به عالم بالا رفته اند.»

آری این تجربه به تواتر رسیده است که انسان در همین حیات دنیوی می‌تواند وارد عالم معنی شده و از حیات اخروی آگاه گردد.

علی علیه السلام هم در مواردی از امکان چنین اطلاعی از غیب و عالم پس از مرگ خبر داده است. در موردی می‌فرمایند:

«دوستان خداوند، کسانی هستند که بر خلاف مردم دنیا که ظاهر را می‌بینند، آنان باطن دنیا را می‌بینند و برخلاف مردم که به دنیای زودگذر می‌پردازند، آنان به جهانی باقی پس از مرگ می‌پردازند.»

مرگ، معنا و سامان زندگی

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اما واللّٰه انی لیمنعنی من اللعب ذکر الموت و انه لیمنعه من قول الحق نسیان الآخرة; به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از لاغ بازمی دارد، و فراموشی آخرت، او را نگذارد که سخن حق بر زبان آرد.»

الف- زندگی زیباست ولی هدف نیست

زندگی دوست داشتنی، زندگی زیباست! هر زنده ای بطور غریزی، برای استمرار زندگی (بقا) تلاش می‌کند. و در مسیر این تلاش‌ها است که نیازهای زندگی را برآورده به حیات خود استمرار و دوام بخشند. هیچ زنده ای، در هیچ لحظه ای زندگی را کافی ندانسته و از آن سیر نمی‌گردد.

چنان که مولا علی علیه السلام فرموده است:

«انسان از همه چیز سیر و خسته می‌گردد، جز زندگی، زیرا که در مرگ لذت و آسایشی نیست! زندگی همانند دانش و فرزانگی است که دل با او می‌تپد و دیده به یاری او می‌بیند و گوش در سایه او می‌شنود! زندگی، هر عطشی را فرو نشانده، و پایه توانگری و سلامت است.»

آری اگر زندگی نباشد، توانی نیست و لذتی وجود ندارد. این حیات و شعله فروزان آن است که اساس همه گونه تلاش، لذت و توان می‌باشد.

زندگی را دوست می‌داریم، با تمامی وجودمان و در قلمرو ناخودآگاهی و خودآگاهی مان، در شادی و غم، در سلامت و بیماری، آری حتی در بستر بیماری‌های سخت و طولانی هم زندگی را دوست می‌داریم.

اما در نهایت باید توجه داشت برای هر انسان اندیشمندی لازم است که توجه به این نکته ظریف داشته باشد که: زندگی زیبا و دوست داشتنی است، اما هدف نیست.

ب- نقش مرگ در فهم زندگی

معروف است می‌گویند که هر چیز را با ضد آن می‌توان شناخت. یکی از مصداق‌های این گفته همین مساله زندگی و مرگ است: ما عمق زندگی را تنها در سایه توجه به مرگ می‌فهمیم. اگر زندگی دائمی بود، کمتر کسی به چیز دیگری غیر از خود زندگی توجه می‌کرد. برای اینکه هر چه از این زندگی بگذرد و هر چه بیشتر با کامیابی همراه باشد به همان اندازه بیشتر دلچسب و فریبنده خواهد بود. همین انسان نسبت به طول عمرش وابستگیش به زندگی بیشتر می‌گردد. و پیران بیش از جوانان دلبسته زندگی هستند به قول صائب:

ریشه بید کهنسال از جوان افزون تر است

بیشتر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

به قول برزویه طبیب، زندگی دنیا و لذت‌های آن مانند آب شور است که هر چه بیش خورده شود تشنگی غالب تر گردد و آدمی در کسب آن مانند کرم پیله است که هر چه بیش تند، بند سخت تر گردد و رهایی دشوارتر. این نکته ظریف را علی علیه السلام در نامه ای به معاویه تذکر می‌دهد:

«... دنیا انسان را چنان به خود سرگرم می‌کند که نمی‌تواند به چیزهای دیگر توجه کند دنیا زدگان هر چه از دنیا کامیاب تر گردند به همان نسبت بر دلبستگی و آزمندیشان افزوده می‌شود و هرگز به داشته‌ها دلخوش نکرده به دنبال چیزهایی خواهد بود که هنوز به دست نیاورده است.»

در این میان آنچه انسان را از دنیا زدگی باز داشته و او را به مسائلی بالاتر از زندگی جانوری متوجه می‌سازد همین مرگ است و ناپایداری حیات دنیوی. و لذا علی علیه السلام در پایان این نامه و به دنبال تذکر آن نکته ظریف می‌افزاید که:

«اما سرانجام کار جز آن نیست که از هر چه دلبسته ای دل برداری. و همه رشته‌ها را پنبه کنی!»

انسان تنها در سایه توجه به مرگ است که در ارزیابی دنیا تجدید نظر می‌کند و در نتیجه می‌تواند خود را از دنیازدگی نجات بخشد. چون دنیا با توجه به مرگ ارج و منزلت خود را از دست می‌دهد

ج- مرگ اندیشی عامل تعادل و سامان زندگی

این مرگ اندیشی که از مکتب علی می‌آموزیم هرگز انسان را به پوچ گرایی و ترک دنیا نمی‌کشند. هدف از مرگ اندیشی این نیست که انسان از دنیا و لذت‌های آن به هیچ وجه بهره مند نشود. برای این که چنان که بارها یادآور شدیم پیدایش انسان در این دنیا اقتضا می‌کند که انسان با این دنیا پیوند داشته باشد، زندگی دنیا را براساس سعادت اخروی خود تنظیم کند و این جهان را مزرعه جهان دیگر قرار دهد. وگرنه در مکتب علی انسان می‌تواند هم دنیا را داشته باشد هم آخرت را

بنابراین منظور اصلی از مرگ اندیشی چیزی جز تعدیل زندگی دنیوی و سامان بخشیدن آن نیست. ما نباید دنیا را جانشین آخرت سازیم یا با فکر آخرت حیات دنیوی را نادیده بگیریم بلکه باید این دو را در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته دنیا را تا آنجا که به سعادت آخرت آسیب نزند داشته باشیم. علی علیه السلام می‌فرمایند:

«آن کس که از دنیا به مقدار کم قناعت کند زمینه ایمنی خود را فراهم آورده است. و آن کس در بهره مندی از دنیا افراط کند به نابودی خود کوشیده است.»

علی علیه السلام در نامه ای به محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به حکومت مصر برگزید در مورد اعتدال در زندگی چنین نوشت:

«ای بندگان خدا به هوش باشید. دنیا و آخرت، هر دو را بردند. با اهل دنیا زندگی دنیوی را بسر بردند اما در بی بهرگی از آخرت به سرنوشت آنها دچار نشدند. در بهترین خانه‌های دنیا ساکن شده، از بهترین خوراکی‌ها خوردند، در لذائذ اهل دنیا شریک شده و سهم خود را از دنیا فراموش نکردند. و سرانجام از این جهان با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود به جهان باقی رفتند. لذت پارسایی را در همین دنیا چشیدند. و یقین کردند که فردای قیامت در نزد خدایند. به هر چه درخواست کنند می‌رسند و به هر لذتی که آرزو کنند دست می‌یابند.»

به عبارت دیگر منظور از مرگ اندیشی، چیزی جز این نیست که انسان با زندگی متعادل و تنظیم شده دنیوی خود، در عین برخورداری از حیات دنیوی و لذایذ آن به حیات معنوی و اخروی خود نیز بیندیشد و توشه بردارد.

علی علیه السلام پس از یک بیان نسبتا مفصل و رسا در بی اعتباری دنیا و غفلت انسان و بی توجهی او به این همه عوامل عبرت آموزی; نقش مرگ را در حیات دنیوی انسان، چنین مطرح می‌کنند:

«هوشیارانه، مرگ را که اساس کامجوئی شما را فرو می‌پاشد و اسباب تلخ کامی شما را فراهم می‌آورد و آرزوهای شما را بر باد می‌دهد، هنگام قصد کار خلاف فراموش نکنید و از خداوند برای انجام واجبات و سپاس نعمتهایش یاری جوئید.»

در بیان فوق علی علیه السلام برای تنظیم حیات دنیوی به گونه ای که انسان بتواند شکرگزار بوده و واجبات و محرمات را رعایت کند، دو عامل مؤثر می‌داند:

- مرگ اندیشی.

- یاد خدا و استعانت از او.📝

📂منبع: پایگاه اطلاع رسانی حوزه📂

▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫

□مواردپژوهشی: حالات تشبیه‌شده تجربه‌گران نزدیک به مرگ؛

احساس آرامش

احساس شناور بودن

احساس امنیت و گرما

نبوده درد و غم

پرواز کردن

عبور از اجسام و ابزار

انتقال لحظه‌ای از مکان به جایگاه دیگر

سکوت کامل

دیدن نور روشن

تجربه خروج از بدن

وارد شدن به قلمرو (بهشت و جهنم)

دیدن ارواح

سیر در تونل

ارتباط با فرشته‌ها

بازبینی زندگی

ملاقات با بستگان و دیگر ارواح

صعود به آسمان

عبور از دروازه‌ی نور

نمای ۳۶۰درجه

درک و شناخت احساسات و حالات موجودات

درجه نزدیکی اجسام

مشاهده بالاتر و نفوذ پر عمق و معنا در حیات

سه یا هفت بعدی بودن هستی

حافظه روحانی

وصف ناپذیری

ارتباط فکری با معنا و مفهوم

بازگشت به خانه

تنها موجودیت خلقت

تجربه لذت و عشق بی‌قید و شرط

احساس بازگشت به بدن همراه با بی‌میلی.

جمله‌های منتخب از تجربه‌های نزدیک به مرگ

ذات پروردگار

«این مکان یا انرژی چنان عظیم بود که می‌دانستم هیچ چیزی نمی‌تواند آنرا خلق کرده یا نابود سازد. این غیرممکن بود. [احساس می‌کردم] آنچه که در آن بودم باید «خدا» باشد. آن یک موجود نبود که بر بقیه جهان حکمفرمایی کند، بلکه یک نیروی بی‌انتها و بی‌نهایت پرقدرت بود.

این کلمات حق مطلب را ادا نمی‌کنند. او [در حقیقت] خودِ «وجود» بود. او در همه چیز جریان داشت، و او تمامی چیزها بود! از یک سنگ گرفته تا یک قطره آب تا یک باکتری تا ستارگانی که در آسمان می‌بینیم، و حتی «پوچی»! او همه چیز بود و من می‌توانستم آن را حس کنم.» تجربۀ آرون

عشق و نور و وحدت وجود

«من در آنجا فهمیدم که آنچه تمام هستی را به هم پیوند می‌دهد و پایدار نگاه می‌دارد عشق است، که در تمام ذرات هستی نفوذ کرده است.» تجربه جاستین

«من دریافتم که خدا در ماهیت همه جا و همه چیز است.» تجربۀ ایمی

«تمامی خلقت از عشق خداوند منشعب و تغذیه می‌شود، و هر چیزی که او آفریده این توانائی را دارد که در مقابل عشق بورزد. نور، حقیقت، و حیات در عشق هستند و به عشق باقی و پایدارند.» تجربۀ رانل والاس

«مهمترین چیزی که به من نشان داده شد این بود که عشق بالاترین چیز در عالم هستی است. من دیدم که حقیقتاً بدون عشق ما هیچ هستیم.» تجربۀ بتی ایدائی

«همۀ ما از نور آمده‌ایم، و همۀ ما به نور باز می‌گردیم» تجربۀ جزیان آنتونت

«خدا عشق است، و عشق خداست» تجربۀ رونالد کروگر

«خدا عشق و سرچشمه ای است که تمام حیات و هستی از او منشأ شده و به او باز می‌گردد.» تجربۀ متیو

«این نور درون من و من درون او و با او یکی بودم. در حقیقت او درون همهٔ انسانها و همه چیز بود و هست. او همان عشق و حقیقت و لذت و شفقت و همه چیز است و تمام دانش و آگاهی و آفرینش در اوست.» تجربهٔ یزمین

«خدا نور است و در او هیچ تاریکی راه ندارد» تجربهٔ آیان مکرمیک

«دیدم که این نور در هر لحظه و هر شرایط و موقعیت زندگی همیشه در دسترس همهٔ ماست. اگر ما متوجه باشیم که نور با ماست، می‌توانیم آن را بخوانیم و به آن متصل شویم.» تجربهٔ رومی

«خدا عشق است و عشق خداست! کاملاً واضح و روشن بود که ماده و خمیر تمام جهان هستی فقط عشق است! عشق همان سرشتی است که تمامی جهان را به هم پیوند می‌دهد.» تجربهٔ میرا سای

«من درک کردم که فردیت مجزائی وجود ندارد، و تنها یکتائی و یکی بودن است.» تجربهٔ وین

«نور سرچشمه‌ای است که در آن همه چیز با هم یکی می‌گردد. همهٔ ما با خدا یکی هستیم و اگر کوچکترین آسیبی به مخلوقی وارد کنیم، در حقیقت به همه آسیب زده‌ایم.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«پیغام تمامی اینها واضح بود، همه چیز راجع به عشق است. بالاتر و قبل از همه چیز، باید یاد بگیریم که خود را بدون قضاوت و بدون قید و شرط دوست داشته باشیم. با عشق به خود، در حقیقت می‌توانیم تمامی انسانها و چیزهای دیگر را نیز به طور مشابهی دوست داشته باشیم.» تجربهٔ لورلین مارتین

«روح ما پاره‌ای از خداست و خدا درون همهٔ ماست و بنابر این روح ما جاویدان و ابدیست.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«(نور به من گفت:) تو بدنت نیستی. بلکه تو جوهری ملکوتی از وجود منی!» تجربهٔ مالا

«این عشق تمام وجود من را فرا گرفته بود و همه جا و در تمام اطراف من بود، ولی در عین حال این عشق خود من بودم، درونی‌ترین جوهره و ذات من» تجربهٔ لیزا

هدف از زندگی روی زمین

«من فهمیدم که ما بر روی زمین هستیم تا یاد بگیریم که خداگونه عشق بورزیم و حاکم بر طبیعت پائین ترمان گردیم و خود بالاترمان را رشد دهیم و همگی در حال تلاش برای یکی شدن و وحدت مجدد هستیم.» تجربهٔ ایمی

«تمام ما داوطلبانه و با اشتیاق به یادگیری و پیشرفت به دنیا می‌آییم» تجربهٔ بتی ایدائی

«می‌دیدم که وجود من و تمام موجودات هدفمند است و همهٔ ما با هم یکی هستیم و جدائی وجود ندارد.» تجربهٔ یزمین

«درس زندگی بسیار ساده است، همه چیز راجع به عشق است. اینکه چقدر خدا ما را دوست دارد و چقدر ما یاد می‌گیریم که خویشتن و دیگران را دوست داشته باشیم، صرفنظر از اینکه چه چیزهائی را باید در این دنیا تحمل کنیم.» تجربهٔ مری بس ویلی

«من فهمیدم که هدف ما روی زمین این است که عشق بی شائبه و نامشروط را درون خود بیابیم و آن را به دیگران بدهیم.» تجربهٔ کیمبرلی

«من آنجا فهمیدم که چرا ما باید در دنیا جدائی از تمامیت و حقیقت خود را تجربه کنیم، برای اینکه بتوانیم از طریق زندگی دنیا تا حد ممکن بفهمیم و بهره ببریم و یاد بگیریم.» تجربهٔ دیوید گوینز

«برایم توضیح داده شد که چطور بیشتر آگاهی و دانش ملکوتی ما و تمامی آنچه را که خود بالاتر و حقیقی ما می‌داند در حین زندگیی که روی زمین برای خود انتخاب می‌کنیم از ما پوشانیده و مخفی می‌شود تا بتوانیم در نقشی که آن را برای خود در زندگی دنیا انتخاب کرده ایم فرو رویم.» تجربهٔ دواین

«این عشق پدر بهشتی ماست که ما را به سفر زندگی دنیا می‌فرستد و این عشق ما به اوست که ما را دوباره به آغوش پر از مهر او بازمی‌گرداند.» تجربهٔ دیوید گوینز

«برای تجربه کردن زندگی دنیائی باید برای مدت موقتی بخشی از دانش و آگاهی خود را فراموش کنیم تا بتوانیم دنیای فیزیکی و تمام چیزهای در آن و چالش‌های آن را به طور کامل تجربه نمائیم. تا بتوانیم با آزادی کامل انتخاب کنیم، و بله، حتی برای اینکه اشتباه کنیم، تا بتوانیم از اشتباهات خود بیاموزیم، به گونه‌ای که تنها یک حیات مادی می‌تواند آن درسها را ارائه دهد» تجربهٔ دیوید گوینز

«توقف ما روی زمین در مقابل ابدیت حقیقت تنها مانند یک لحظه کوتاه و یک چشم به هم زدن است، ولی با وجود آن، این لحظه بسیار حیاتی و برای رشد روحی ما سرنوشت ساز است.» تجربهٔ انجی فنیمور

آزادی اراده و اختیار

«ما خود تجربهٔ زندگی خود را روی زمین انتخاب می‌کنیم و تماماً مسئول هر آنچه که تصمیم به خلق کردن آن می‌گیریم هستیم، چه خوب و چه بد.» تجربهٔ مالا

«هیچ کس نور و حقیقت را به ما تحمیل نمی‌کند، و هیچ کس نیز آن را از ما نمی‌گیرد مگر اینکه ما خود این اجازه را بدهیم. ما خود بر خود حکومت می‌کنیم، و در مورد خود قضاوت خواهیم کرد» تجربهٔ رانل والاس

«ما وکالت و اختیار داریم تا آنگونه که می‌خواهیم روی زمین عمل کنیم و انتخاب‌های ما جریان زندگی ما را معین می‌کند و ما می‌توانیم در هر زمان که بخواهیم جریان زندگی خود را تغییر دهیم.» تجربهٔ بتی ایدائی

«من فهمیدم که هر کدام از ما با آزادی اراده مسیر خود را برای پیشرفت انتخاب می‌کنیم و هیچ اتفاقی در زندگی ما بی هدف و تصادفی نیست. به نوعی می‌توان گفت که ما خود جهان خود را انتخاب کرده و می‌سازیم» تجربهٔ ایمی

«خداوند قول داده است که در زندگی ما دخالتی نمی‌کند مگر اینکه ما از او بخواهیم. ولی اگر آن را طلب کنیم، او که آگاهی مطلق است به ما کمک خواهد کرد که به خواسته‌های بحق خود برسیم.» تجربهٔ بتی ایدائی

«خداوند به ما این اجازه را داده که آزادانه انتخاب کنیم و از قدرتی که این آزادی به همراه دارد استفاده کنیم.

با آن هر کدام ما می‌توانیم لذتی عمیق و حقیقی، و یا آنچه که برای ما درد و اندوه به دنبال خواهد داشت را انتخاب کنیم» تجربۀ بتی ایدائی

«من فهمیدم که ما به انتخاب خود به زندگی دنیا می‌آییم، و تجربۀ دنیوی خود و حتی بدن خود را انتخاب می‌کنیم.» تجربۀهافور

«من متوجه شدم که با انتخاب درد (های روحی) وقت خودم را تلف می‌کردم. در حالی که باید با آزادی انتخاب خود، به جای آن عشق و لذت حقیقی را انتخاب می‌کردم.» تجربۀهافور

«قدرتی که به ما داده شده از خود ما به ما داده می‌شود. ما با نیروی اشتیاق به دانستن، عشق ورزیدن، و باور به آنچه نمی‌توان با چشم دید رشد می‌کنیم.» تجربۀ رانل والاس

«(ندائی به من گفت) تو درخواست کردی، و به تو داده شد. تو انتخاب کردی، و آنچه انتخاب کردی محقق گشت. این شگفتی و شکوه زندگی است که تو می‌توانی آنچه را که بخواهی تجربه کنی.» تجربۀ مالا

بازتاب اعمال ما

«هر عمل، سخن، و فکر ما روی دنیای اطراف ما، و نهایتاً روی همۀ جهان تأثیر می‌گذارد» تجربه جاستین

«توانائی ما برای قبول کردن حقیقت و زندگی بر اساس آن، پیشرفت ما را در عالم معنوی معین می‌کند» تجربۀ رانل والاس

«من متوجه شدم که هر عمل و فکر من نقشی به جای گذاشته، و هر اتفاق زندگی‌ام روی من و اطرافیانم مؤثر بوده است.

هر احساس من، هر نیت من، و هر دفعه که متوجه نوری که اتفاقات زندگیم را به هم متصل می‌کرد شده بودم، همه و همه به حساب می‌آمدند» تجربهٔ رومی

«آنچه که به من نشان داده شد زمان‌هائی بودند که من انسان دیگری را آنچنان آزرده بودم که او را در مورد ارزش خودش به شک انداخته بودم، و توانائی او را برای عشق ورزیدن و مورد مهر و عشق قرار گرفتن را محدود نموده بودم» تجربهٔ مرور زندگی

«خدا انسانها را با ظاهرهای متفاوت و گوناگون آفریده تا ما یاد بگیریم که به تمام گونه‌ها و اشکال (حیات) محبت کرده و عشق بورزیم.» معراج

«پیغام مهم این بود: هر کسی انتخاب‌های زیادی دارد، ولی آن انتخابی که در جهت کمال و خوبی متعال تو است، در جهت کمال و خوبی متعال همه خواهد بود» چرخ زندگی

«من می‌توانستم هر چه را که دیگران در اثر عملکرد من حس کرده اند را کاملاً احساس کنم و ببینم که هر چه کرده‌ام و گفته‌ام و حتی شاید فکر کرده‌ام زندگی فرد یا افرادی را به نوعی لمس کرده است.» تجربهٔ ایمی

«من فهمیدم که گناه در طبیعت و فطرت ما نیست و گرچه از لحاظ تکامل روحی هر کدام از ما در درجهٔ مختلفی هستیم، به خاطر طبیعت الهی و روحانی‌مان همهٔ ما اشتیاق به خوب بودن داریم.» تجربهٔ بتی ایدائی

«هر گامی که در دنیای مادی برداریم و به هر جا که برسیم کاملاً بی معنی است مگر آنکه برای خدمت به دیگران باشد. استعدادها و توانائی‌هائی که به ما داده شده برای این است که به دیگران کمک کنیم و روی زندگی آنان تأثیر مثبتی بگذاریم و روح ما نیز با کمک به دیگران رشد خواهد کرد.» تجربۀ بتی ایدائی

«حتی کارهای پیش پا افتاده‌ای که از روی محبت انجام می‌دهیم مهم هستند و باعث رشد ما خواهند شد: یک لبخند ساده یا کلامی امید بخش یا یک از خود گذشتگی کوچک.» تجربۀ بتی ایدائی

«من یاد گرفتم که ما باید حتی به دشمن خود محبت کنیم و خشم، تنفر، حسادت، و تلخی را دور بریزیم و دیگران را ببخشیم زیرا این چیزها روح را تخریب می‌کنند.» تجربۀ بتی ایدائی

«به من گفته شد چه چیزهائی به ویژه خوب هستند، واز جمله موارد آن جاهائی بود که نیکی را از روی دل و بدون فکر و محاسبۀ چندان انجام داده بودم.» تجربۀ بولیت

«زندگی هدیۀ گران بهائی است: برای مهر ورزیدن، برای مراقبت و دلسوزی کردن، و برای بخشیدن و تقسیم کردن» تجربۀ جزیان آنتونت

«او به من یاد آوری کرد که وقتی به سوی او برمی گردم، تنها چیزی که خواهم توانست با خود به همراه بیاورم عشق و محبتی است که به دیگران داده ام.» تجربۀ لورا

«آگاهانه عشق ورزیدن اساس و حقیقت زندگی و حیات است.» تجربۀهافور

«تا جائی که ما بر اساس عشق جهانی و نامشروط زندگی می‌کنیم، به فهم حقیقت زندگی که خوشحالی حقیقی و حکمت کامل است نزدیک تریم.» تجربهٔهافور

«من تمام خوبیهائی که کرده بودم و احساس‌های خوبی که در دیگران بوجود آورده بودم را خود حس کردم و جاهائی که رد پائی از محبت و دلسوزی را در زندگی کسی به جای گذاشته بودم دیدم.» تجربهٔ مری بس ویلی

«به من نشان داده شد که آنچه به حساب می‌آید و برای خدا ارزش بسیار زیادی دارد لزوماً کارهای بزرگ و پر سر و صدا نیستند، بلکه اکثراً کارهای کوچکی هستند که در طول زندگی روزمره خود در میان کارهای عادی خود انجام می‌دهیم.» تجربهٔ مری بس ویلی

«من فهمیدم که بسیاری از چیزهائی که در زندگی به من یاد داده شده بود بی معنی و بی فایده بوده و بیشتر جلوی رشد من را گرفته اند، و از اینکه آن کسی که باید و شاید باشم جلوگیری کرده‌اند.» تجربهٔ توماس کارلین

«خدا به من گفت تنها چیزهائی که می‌توانیم هنگام مردن با خود بازگردانیم عشق و آگاهی است» تجربهٔ ویرجینا ریورز

«پرسیدم آدم روی زمین چه کاری باید انجام دهد تا بعد از مرگ عاقبت بهتری داشته باشد؟ او گفت: تنها کاری که باید انجام دهی این است که در عشق و محبت بدون خودخواهی پیشرفت کنی.» تجربهٔ آرتور ینسن

«آنچه که برای رسیدن به آن احساس ارتعاش بالاتر، عشق، آرامش، سرور، و خلسه که من تجربه کردم لازم است تغییر در ضمیر و درون ماست. باید خود حقیقتاً همان عشقی شویم که می‌خواهیم و آرزوی آن را داریم.» تجربهٔ تری رز

«من موفقیت‌های دنیا را در رأس امورم قرار داده بودم، زیرا فکر می‌کردم با داشتن آنها احترام و محبت مردم را به دست خواهم آورد. ولی دیدم که تمام پول و مقام و دستاوردهای دنیا در همان دنیا خواهند ماند و تنها چیزی که می‌توانیم بعد از مرگ به همراه خود بیاوریم مهر و عطوفتی است که به دیگران داده‌ایم. من بلافاصله فهمیدم که زندگی راجع به انسانها است نه موفقیت‌های دنیائی.» تجربهٔ لورلین مارتین

«ریشهٔ تمام گناهان خود را جدا و منفصل دیدن از خود و بقیهٔ آفرینش است.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«هر چه که در حق دیگران انجام می‌دهی، در حقیقت در حق خدا و در حق خود انجام می‌دهی.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«اگر می‌خواهی خوشحالی بیابی، به آنانی را که در درد و رنج هستند کمک کن. یک مهر ورزیدن حتی کوچک، مانند یک موج تا ابد در جهان منتشر می‌شود، و راه خود را برای بازگشت به تو پیدا خواهد کرد.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«فهمیدم که ما با تمامی جهان هستی یکی هستیم و وقتی من کسی را می‌آزارم در حقیقت خود را آزرده‌ام و حتی بیشتر از آن، در حقیقت هر کسی که در جهان است را آزرده‌ام.» چرخ زندگی

«خوبی کمک و محبت کردن به دیگران است و بدی تنها آزردن دیگران نیست، بلکه کمک نکردن در جائی که می‌توان کمک کرد نیز بدی است» تجربهٔ سسیل همیلتون

«در آن لحظه آگاه شدم که چه چیزی در زندگی از همه چیز مهم تر است: عشقی که به دیگران می‌دهیم، احساس دلسوزی و شفقت نسبت به هم نوعانمان، محبت و نرمشی که به بقیه نشان می‌دهیم، و در نهایت اینکه چقدر از وجود خودمان به کسانی که در مسیر زندگی ما قرار می‌گیرند می‌بخشیم» خودکشی با تجربهٔ مثبت

«وجود نور به من نشان داد که تنها چیزی که در زندگی مهم است عشقی است که احساس می‌کنیم و آن را به دیگران ابراز می‌نمائیم، از طریق رفتارمان، گفتارمان، و افکارمان. هر چه که هرگز ساخته و پرداخته یا انجام یا گفته شده است اگر از روی عشق نبوده در حقیقت پوچ و بی اهمیت است و گوئی هرگز نبوده است. عشق تنها چیز مهم است و تنها چیزی است که باقی خواهد ماند.» تجربهٔ لیزا

«مرور زندگی من تنها به منظور آگاه ساختن من بود. بسیاری از آنچه در زندگی کرده بودم، تمامی موفقیت‌های تحصیلی و شغلی و مالی و جوایزی که دریافت کرده بودم و مدارکی که کسب کرده بودم در آنجا هیچ ارزشی نداشتند. تقریباً تنها چیزی که از دید آن فرشتگان مهم بود رفتار و برخوردهای من با دیگران بود.» تجربهٔ هوارد استرم

جهنم و بهشت

«...آنها به سوی مکانی جهنمی یا تاریک نزول می‌کردند...نور نمی‌خواست که آنها این گونه باشند و سعی می‌کرد که آنها را به سوی خود جذب کند. ولی واضح بود که آنها خود این تجربه و مسیر را برای خود ساخته بودند، نه شیطان و یا مجازات الهی.» تجربه جاستین

«بعد از مرگ روح شخص به جائی می‌روند که از نظر سطح ارتعاش با آن هماهنگی دارد و به بهشت یا جهنمی می‌رود که خود برای خود در حیات دنیا خلق کرده است... هیچ کس به زور به هیچ جا (بهشت یا جهنم) فرستاده نمی‌شود، بلکه افراد بسته به ارتعاش انرژی روحشان جایگاه خود را در جائی که به آن شبیه و سازگار هستند خواهند داشت. ارتعاش بالا نشانهٔ عشق و رشد معنوی و ارتعاش پائین پلیدی و انحراف است.» تجربهٔ آرتور ینسن

«(او به من گفت:) مردم به خاطر کارهایشان یا به خاطر اعتقاداتشان به بهشت نمی‌آیند، بلکه به اینجا می‌آیند زیرا سازگار و متناسب با محیط اینجا هستند. کار خوب نتیجهٔ طبیعی خوب بودن و کار بد نتیجهٔ طبیعی بد بودن است، که هر کدام پاداش و عاقبت خود را داراست. آنچه که به حساب می‌آید این است که تو که هستی»تجربهٔ آرتور ینسن

«من درک کردم که بهشت یک مکان نیست که به شما اجازه ورود به آن داده شود، بلکه یک فرکانس و ارتعاش (روحی) است که روح شما به آن دست می‌یابد.» تجربهٔ تری رز

«خدا تنبیه نمی‌کند، او تنها محبت می‌کند و عشق می‌ورزد. او به ما آزادی انتخاب داده که با آن رشد و خوشحالی را بیابیم. ولی هر عمل و فکر نتیجه و بازتابی دارد که اجتناب ناپذیر است. اگر ما تاریکی و شر را انتخاب کنیم، با نتیجه طبیعی آن که درد و مهنت است روبرو خواهیم شد، که ممکن است آن را به اشتباه، تنبیه و عذابی از سوی خدا تصور کنیم.» تجربۀ ساندرا راجرز

« بهشت یک سرزمین حصار کشیده شده نیست. درهای بهشت برای هر کسی که بخواهد وارد آن شود باز است» چرخ زندگی

«(وجود نورانی به من گفت) این مکان می‌تواند بهشت باشد، اگر تو بخواهی. می‌تواند هم جهنم باشد، اگر آن چیزی است که به آن باور داری. این واقعیت گستره‌ای از وجود خود توست که آناً تحقق یافته و شکل می‌گیرد. تو همواره واقعیت خود را خلق می‌کنی، صرفنظر از اینکه خود را کجا و در چه حالی بیابی.» تجربۀ ریچارد

«شیاطین ساختۀ ذهن ما هستند و تنها وجود دارند زیرا ما با افکاری تاریک که از ترس ناشی می‌شود آنها را خلق می‌کنیم.» تجربۀ ساندرا راجرز

«جهنم گرچه یک بعد است، بیشتر حالتی از ضمیر است. وقتی می‌میریم، به آنجائی می‌رویم که ضمیر ما آنجاست و با آنانی خواهیم بود که مانند ما فکر می‌کنند.» تجربۀ انجی فنیمور

بخشش و مغفرت الهی

«من احساس شفقت و بخشیده شدن می‌کردم. در حقیقت (از دیدگاه الهی) چیزی برای بخشیدن نبود.» تجربۀ رومی

«می دانستم که نور به تمامی گناهان و خطاهای من واقف است ولی در آن لحظه هیچ یک از آنها اهمیتی نداشتند. او تنها می‌خواست که من را در آغوش مهر خود بگیرد و از عشق خود به من بدهد... در تمام زندگیم از او ترسیده بودم ولی اکنون می‌دیدم که او نزدیک ترین دوست من بوده است» تجربهٔ بتی ایدائی

«(نور به من گفت) تو فرزند خدائی، و خدا عشق است، و من تو را تنها عشقی خالص می‌بینم.» تجربهٔ لورا

«(برای دریافت عشق او) می‌بایست خودم را ببخشم و بفهمم که من پاره ای از عشق الهی هستم.» تجربهٔ لورا

«من فهمیدم که خدا یک قاضی خشمگین نیست که جائی دوردست در آسمانها نشسته و منتظر تنبیه ماست.» تجربهٔ متیو

«مهم نیست یک نفر تا چه حد در عمق تاریکی سقوط کرده، نور همیشه و بدون قضاوت و با آغوشی باز پذیرای برگشت اوست.» تجربهٔ متیو

«اکنون وجود خدا برایم اثبات شده بود، نه خدائی سختگیر و عذاب کننده، بلکه خدائی مهربان» تجربهٔ مری بس ویلی

«او به من نشان داد که نمی‌توانم عشق او را به درون خود راه دهم مگر این که اول خود را ببخشم. تنبه و نبخشیدن خود من را به او نزدیک‌تر نمی‌کرد، بلکه او از من می‌خواست که عشق او را قبول کنم» تجربهٔ مری بس ویلی

«به من گفته شد: گناهی وجود ندارد، نه آنگونه که شما روی زمین تصور آن را دارید. تنها چیزی که اینجا اهمیت دارد این است که چطور فکر می‌کنی» تجربهٔ جین اسمیت

«حقیقت این است که هیچ کس من را در طول مرور زندگیم مورد قضاوت قرار نداد. من فهمیدم که ما خود قاضی خود خواهیم بود، نه خدائی که خشمگینانه روی تختی نشسته و منتظر قضاوت و تنبیه ما باشد.» تجربهٔ جولیت نایتنگیل

«نور پیش روی من تنها می‌توانست از خود عشق که جوهرهٔ مطلق و تمامی ارتعاش او بود صادر کند، و برای او تنبیه و ایجاد ترس غیر ممکن بود، زیرا این چیزها با ارتعاش عشق حقیقی و خالص در تضاد هستند» تجربهٔ تری رز

«نور که به همراه من ناظر مرور زندگی من بود، نه تنها هیچ قضاوتی در مورد من و اعمالم نمی‌کرد، بلکه به همراه من تمام دردها و حزن‌های من را حس می‌کرد و من را عمیقاً درک کرده و دوست می‌داشت.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«خدا ما را دوست دارد و می‌بخشد، و انتظار دارد که ما نیز متقابلاً به دیگران مهر بورزیم و آنها را ببخشیم.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«(وجود نورانی به من گفت) هرگز نمی‌توانی کاری انجام دهی که احساس خدا را نسبت به خودت ذره‌ای تغییر دهی» تجربهٔ سارا

«این آگاهی به من داده شد که تمام افراد صرفنظر از اینکه که هستند و چه کرده‌اند در نهایت به این مکان (بهشت) خواهند آمد.» تجربهٔ لیزا

رشد و تکامل معنوی

«همگی ما در راه و مسیر تکامل هستیم. تنها چیزی که بین ما تفاوت دارد مسیر و تجربه‌ای است که برای خود انتخاب می‌کنیم و اینکه چقدر دربارهٔ عشق یادگرفته‌ایم.

هیچ مسیری بهتر یا مهم‌تر از راه و مسیرهای دیگر نیست. نکتهٔ مهم این است که قلب‌تان شما را به چه مسیری می‌خواند، که آن همان راهی است که برای شما طبیعی خواهد بود.» تجربهٔ کیمبرلی

«هنگامی که آمادهٔ قبول و دریافت آن باشیم، رشد و تکامل و صعود معنوی ما به طور طبیعی اتفاق خواهد افتاد. برای این صعود معنوی نیازی به زور و فشار آوردن به خود یا بدست آوردن یک مهارت خاص نیست. تک تک ما موجوداتی روحانی هستیم که در حال تجربهٔ زندگی زمینی هستیم.» تجربهٔ کیمبرلی

«هیچ کسی در عقب تنها رها نمی‌شود و فراموش نمی‌گردد. هر ضمیری به یک اندازه اهمیت دارد و هیچ گاه ممکن نیست از بین برود. آنچه در دنیا انجام شده است قالب اولیه را برای حیات شخص در اینجا شکل می‌دهد. ولی هیچ کسی برای همیشه در این قالب محصور نیست و اگر بخواهد می‌تواند به درجات بالاترِ وجود پیشرفت کند.» تجربهٔ جن پرایس

«ما تنها می‌توانیم آنقدر (از رشد معنوی) بدست آوریم که خواهان پذیرش آن هستیم.» تجربهٔ ساندرا راجرز

مرگ

«من مرده بودم ولی هنوز زنده بودم. به جز نداشتن بدن. با خود فکر می‌کردم که گذر از مرگ به عالم دیگر بسیار پیوسته و آرام است. برایم روشن شد که مرگ نقطهٔ مقابل زندگی نیست، بلکه ادامهٔ آن است.» تجربهٔ رومی

«مرگ تنها یک دگردیسی در زمان است، یک توهم دیگر از ذهن ما.» تجربۀهافور

«مرگ مانند رفتن از یک اتاق به اتاق دیگر است. در طول این انتقال شما ادراک و ماهیت خود را از دست نمی‌دهید.» تجربۀ جولیت نایتنگیل

«بر خلاف باور من، مردن رفتن به خواب تاریک و ابدی نبود، بلکه بیداری به حقیقتی بود که تصور آن را هم نمی‌کردم.» تجربۀ دواین

خلقت و آفرینش

«در پهنۀ بی‌نهایت تمامی هستی، روح الهی خود را از طریق من، تو و هر چیز دیگر متجلی می‌سازد.» تجربۀ جن پرایس

««هر لحظه یک لحظۀ جدید و منحصر به فرد از خلقت است» تجربۀ مالا

«(وجود نورانی به من گفت:) ما همگی بیان و تجلی خدائیم. وقتی که با چشمان خود نگاه می‌کنی، در حقیقت از درون چشمان خدا می‌نگری و او واقعیت را از دید تو تجربه می‌کند. هنگامی که با خدا حرف می‌زنی، در حقیقت با خود سخن می‌گوئی. ما همگی یکی هستیم، و مرز و جدائی وجود ندارد.» تجربۀ ریچارد

«آنچه درک کردم این بود که من هرگز فانی نیستم و از ازل وجود داشته‌ام و تا ابد وجود خواهم داشت و محال است که نابود شوم... و من برای همیشه در امنیت و محافظت کامل بوده و خواهم بود.» تجربۀ جین اسمیت

«هیچ کس نمی‌تواند جای کس دیگر را در آفرینش بگیرد، هرگز هیچ کسی قابل جای گزینی نیست.» تجربهٔ لورا

«(نور به من گفت:) دنیائی که می‌شناسی را تو خود خلق می‌کنی! به تو خارق‌العاده ترین هدیه عطا شده است: اینکه بتوانی خود را در جهان فیزیکی و فرم متجلی ساخته و فرا فکنی!» تجربهٔ مالا

دین و مذهب

«به من گفته شد بهترین دین برای تو دینی است که تو را به خدا نزدیکتر کند» تجربهٔ هوارد استرم

«(به من گفته شد) تمام مذاهب باید در جای خود باشند، زیرا کسانی هستند که به آن چیزهائی که در آن مذاهب تعلیم داده می‌شود نیازمندند. در مذهبی ممکن است فهم کاملی از خدا حاصل نشود، ولی آن مذهب نیز پله‌ای برای رسیدن به درجه‌ای بالاتر است... هنگامی که یک نفر سطح فهم خود از خدا بالا می‌برد و روح او پیشرفت می‌کند، ممکن است تعالیم مذهب خود را ناکافی و خود را از آنها منفصل بیابد و به دنبال فلسفه‌ای دیگر رود تا خلأ خود را از آن جا پر کند.» تجربهٔ بتی ایدایی

«پرسیدم آیا پیروان سایر مذاهب به بهشت خواهند رفت؟ به من نشان داده شد که اینکه نام چه گروه یا مذهبی را به خود نسبت دهی کاملاً بی اهمیت است. تنها چیزی که مهم است این است که چقدر با نحوهٔ رفتارت با دیگران و مهر ورزیدن به آنان به خدا عشق ورزیده ایم.

نور به من نشان داد که آنچه که پس از مرگ به حساب می‌آید چیزهایی نیستند که به ظاهر می‌گوییم و ادعا می‌کنیم، بلکه عشقی است که در قلب ما نسبت به خدا و یکدیگر وجود دارد.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«(به من گفته شد) آنچه به حساب می‌آید داشتن بهترین ماشین یا بهترین خانه نیست، بلکه دوست داشتن و محبت ورزیدن به انسانها و حیوانات (و تمام اشکال حیات) است. هم نوع خود را دوست بدار و برای محبت (و خدمت) به انسانها به چهار گوشهٔ عالم سفر کن. این است که ارزش و اهمیت دارد، نه دین و مذهب تو...» یک تجربه کوتاه

«(نور به من گفت) به جستجوی خود در هر روز از روزهای زندگیت ادامه بده، و هیچگاه از سؤال و کنجکاوی دست برندار. هنگامی که با فلسفه یا مذهبی احساس راحتی کردی مدتی در آن بمان. اگر بعداً فهمیدی که این فلسفه درست نبوده، حرکت کن و به مسیر خود ادامه بده. هیچ ترسی نداشته باش. حقیقت می‌تواند از جاهایی که انتظار آن را نداری بر تو عرضه شود.» تجربهٔ لیندا

« باید بگویم که سرای دیگر هیچ حال و هوای مذهبی و دینی ندارد. معنوی و روحانی بله، ولی مذهبی و دینی به معنای متعارف و کلاسیک آن خیر.» تجربهٔ جن پرایس

«خدا عضو هیچ مذهب و دین انحصاری نیست. این دینها و مذاهب مختلف هستند که هر کدام جزئی از نور و هدایت بی انتهای خدا هستند. هیچ دینی راه انحصاری برای رسیدن به خدا نیست، همانگونه که هیچ ملت و گروهی به طور انحصاری برگزیدگان خدا نیستند.» دکتر آتواتر تجربه گر و محقق NDE

سایر موضوعات

«یشتر مردم تمام زندگی را سپری می‌کنند بدون اینکه هرگز قدر آن را بدانند.» تجربهٔ جن پرایس

«نگرانی‌های مردم به خاطر دید محدود آنهاست که فقط بخش کوچکی از تمامی تصویر را می‌بینند. آنها نمی‌دانند که درد و مهنت راهی است که با آن طبیعت سعی می‌کند به ما درسی‌هائی را بیاموزد که از راه دیگر نمی‌توان آموخت.» تجربهٔ آرتور ینسن

«من در آنجا درک کردم که تمام نگرانی‌های ما بدون علت هستند و ما حقیقتاً نباید هیچ وقت نگران باشیم. طرحی کامل و ایده‌آل در جریان است و همه چیز در نهایت کامل و بی نقص خواهد بود.» تجربهٔ جین اسمیت

«به آن ندای کوچک درونی خود گوش فرا ده، که آن ندای خداست.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«برای اینکه در زندگی وفور داشته باشی، آنچه را که واقعاً دوست داری انجام بده و آنچه را که انجام می‌دهی واقعاً دوست داشته باش.» تجربهٔ ساندرا راجرز

«علت ابتلا و دردهای ما به خاطر این است که روح و ضمیرمان را از این قدرت (جهانی) جدا کرده‌ایم. درد ما مستقیماً متناسب با مقدار جدائی و فاصلهٔ ما از اوست.» تجربهٔ اسکات

«زندگی من، گرچه از دید من معیوب و به نظر یک خرابه می‌رسید، کمتر از (یک زندگی) کامل و بی عیب نبود» تجربهٔ مالا

«فکر پر قدرت من این اجازه را داده بود که تصویر بنیادینی که از خود داشتم را در فرم فیزیکی متجلی سازد. همین بیان در مورد دنیای فیزیکی که مشاهده می‌کردم صحت داشت. ترس‌های من در زندگی آن چیزهایی که بیشتر از همه از آنها ترس داشتم را به سوی من جذب می‌کردند و دنیایی را برای من ساخته بودند که زندگی در آن ترسناک بود.» تجربهٔ مالا

«دیدم که بسیاری از افکار من به پدیده‌های واقعی فیزیکی تبدیل شدند... آن چیزی که ما در ذهن خود به صورت پایدار تصویر می‌کنیم و به آن احساس می‌دهیم برای ما خلق خواهد شد.» تجربه در سن ۱۴ سالگی

«اگر ضمیر خود را روشن و پاک نگاه داری، و به حقیقت خود وفادار باشی، جهان هستی و خداوند از تو مراقبت خواهد کرد» تجربهٔ راجیو پارتی

«ما از نظر روحانی نوعی فراموشی داریم و دانشی را که قبل از تولد داشته‌ایم در این دنیا از خاطر برده‌ایم. برای هریک از ما درجهٔ بالاتری از آگاهی وجود دارد و خیلی مهم است که با عبادت و ارتباط با عالم بالاتر ضمیر خود را به سوی این آگاهی بیدار کنیم» تجربهٔ کاساندرا موسگراو

«می‌دیدم که چطور خدا بارها سعی کرده بود از طرق مختلفی با من حرف بزند، از راه یک آواز که در رادیو پخش می‌شد، از درون یک کتاب که می‌خواندم، یک رمان، یک فیلم، و یا روشهای دیگر. او همچنین از طریق انسانهای خوبی که سر راه من قرار داده بود تا به من محبت کنند، سعی کرده بود پلی به قلب من بزنند. به نظر می‌رسید او در هر روز زندگی‌ام سعی کرده بود با من ارتباط بر قرار کند» تجربهٔ هوارد استرم

«من از آنها پرسیدم که چگونه می‌توان رفتار مردم را روی زمین تغییر داد؟ چنین چیزی بی نهایت مشکل، اگرنه غیر ممکن است! آنها بطور خیلی واضح گفتند تنها چیزی که نیاز است تغییر یک نفر است! یک نفر با تلاش خود برای تغییر یافتن به دیگران و اطرافیان الهام می‌بخشد و آنها نیز به نوبهٔ خود سعی در بهتر شدن کرده و باعث تشویق و الهام کسان دیگری می‌شوند. تنها راه تغییر رفتار مردم این است که این تغییر از یک نفر شروع شود!» تجربهٔ هوارد استرم

«به من اتفاقاتی نشان داده شد که احتمال دارد در آینده نزدیک رخ دهد، ولی این آگاهی نیز به من داده شد که هیچ چیزی به طور مطلق ثابت شده و غیر قابل تغییر نیست و به این بستگی دارد که ما چگونه از آزادی انتخاب خود استفاده کرده و عمل کنیم، حتی آن اتفاقاتی که از هم‌اکنون معین شده‌اند.» تجربهٔ هوارد استرم

«وجود نورانی به من گفت بدانید اگر عشق درونتان که با خود به دنیا آورده اید را به دیگران بدهید، خالق شما مشتاقانه منتظر بازگشت شما خواهد بود. او به من گفت که اگر سؤالی از ضمیر و روح داشتم، کافی است که به درون خود بنگرم که جواب خود را آنجا خواهم یافت» تجربهٔ لوئیز فاموسو

🏛گردآوری: 🏛NEarDeath.org

▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪▫▪



📂موضوعات: مرگ-معاد-تجربه نزدیک به مرگ-بهشت و جهنم📂



🔍کلمات‌جستجو: برزخ

مرگ

قبر

روح

ارواح

بیابان برهوت

فرات

عزرائیل

دنیای بعد از مرگ

مردن

مرحله‌ی بعد زندگی

چرخه‌ی حیات

زندگانی انسان

زندگی پس از زندگی🔎

▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️

💢بیشتر مطالعه کنید: ترجمه بحارالانوار مجلد ۵، ۶، ۷، ۸ و ۹، معاد و جهان پس از مرگ، آرامش ابدی، روز حسرت عظیم، منازل الاخره (زندگی پس از مرگ)، پل صراط، جهنم کمینگاه بزرگ، طعم مرگ، برزخ، از عالم بعد از مرگ چه خبر؟، تجربه نزدیک به مرگ💢

◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️

🎶موسیقی: بازگشت به خانه/زمین خشک‌تر🎶

🎸سازنده: سامی‌یوسف🎸

▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️

📹کیفیت: ۱۷۷۳📹HD_Frame

📀حجم: ۱۱۴📀MG

▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️▫️▪️

⏰زمان: ۰۸:۳۳ ⏰TM

🎥فرمت: 🎥MP4

◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️◻️◼️

♻️اشتراک‌گذاری این‌مطلب برای تمام دوستان‌تان الزامی است♻️

🌐برای مشاهده مطالب‌بیشتر به صفحه‌رسمی @YoSoFeFATeMe به‌روید🌐

💠عالی‌ترین، محبوب‌ترین، زیباترین و خاص‌ترین مطالب علمی‌تحقیقاتی‌اسلامی را با بهترین پردازش‌ها در رسانه یوسف‌فاطمه مشاهده نمائید💠



📣 جدیدترین مطالب‌رسمی رسانه یوسف‌فاطمه را در کانال‌های فعال ما



در سایت آرشیو

Https://Archive.Org/Details/@YoSoFeFATeMe_IR

در وبلاگ فارسی

Https://YoSoFeFATeMe.PersianBlog.IR

در شبکه‌اجتماعی اینستاگرام

Https://Instagram.CoM/YoSoFeFATeMe

در پیام‌رسان تلگرام

Https://TeleGram.Me/YoSoFeFATeMe_IR

در خدمات‌فیلم آپارات

Https://Aparat.CoM/YoSoFeFATeMe

در شبکه‌پیام‌نما توئیتر

Https://Twitter.CoM/YoSoFeFATeMe

در ایمیل‌الکترونیکی یاهو

Https://YoSoFeFATeMe@YAhoo.CoM



مشاهده، دنبال کنید.📣